رسائل ستۂ ضروریہ

در مطبع فیض رسان بتاریخ پانزدهم ماه رمضان سنہ ۱۳۱۰ھ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ارشدک الله تعالی فی الدارین ای طالب صادق و ای مرید عاشق
هرگاه که حق سبحانه تعالی بنده را بمحض عنایت خود بمضمون حدیث نبوی
صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له است مشرف کرد
باید که همگی همت مصروف بران دارد که هیچ لحظه بلکه لمحه بی یاد کردن آنحضرت
جل ذکره نباشد و دائم عمر در طاعت و عبادت او صرف کند و بیاد مشغول باشد
سخن نخست موعظت پیر صحبت این حروف ست + که از مصاحب ناجنس احتراز
کنید + بدان که ناجنس جماعتی اند که در طریق اینکس نباشند یا کسانی اند که روی
از خدا گردانیده و دنیا را قبله خود ساخته اند ایشان را نیز احمق می نامند
ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت + صحبت احمق بسی خونها بریخت + اکابر
طریقت قدس الله ارواحهم غربت با جنس این جماعت را دریافته اند و مریدان
خود را در ینباب مبالغه تمام نموده اند عزیزی از سر شفقت قسم یاد کرده میگوید

ای بذات پاک الله الصمد + بلا و نار بدی از ما برد + ما به جان عیبتانه از سه بلیم +
یار بد آرد سوز نار جحیم + عزیزی دیگری سیفر باید ع بگریز از ایشان اگرچه باشند
خویشان ـــه بر رخ هر کس نبود داغ غلامی ز دوست + گر پدر من بود دشمن و
اغیارم دوست + چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را در وقت بجماعت
باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت مبالغه و تاکید بسیار
کرده اند که اِنَّ فِی الجَمَاعَةِ رَحمَةً ـــه اورست آنکه مرد تنها رود + لعنت حق
افکند بروی پرتو + چون خفتن را بجماعت ادا کند سجاده بیاید و متوجه قبله نشیند تا زمانیکه
یعنی نماز عشاء
خواب غلبه کند آنگاه سه نوبت کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل
اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست بدمد و بر اعضا
خود بمالد و ثواب آنرا با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب آسایش ایشان
میرسد حق سبحانه تعالی برو بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم سیفرموده اند ع خم تو حم ـــه خدا را بران بنده بخشایش است + که خلق از وجودش
در آسایش است + بعد ازان رو بطرف قبله بدست راست خواب رود و هرگاه
که از خواب بیدار گردد کلمه سبحان الله تا آخر بخواند بعد ازان طهارت سازد و در شستن
هر عضو سه بار القادر گوید یا دعاهائیکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی
من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد ازان دو رکعت نماز شکر وضو گذارد بعد ازان
ملاحظه اوقات گذشته خود بکند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آنرا بجا آورد و آنچه از سر غفلت
و بیداری گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت بحضرت حق سبحانه و تعالی
بکند تا توفیق شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
و این کلمه بازگشت سه بار بزاری و تضرع و خشوع هرچه تمام تر بگوید خداوندا بحضرت تو بازگشتم

از هر بدی و تقصیری که بر من گذشته است از دانسته و نادانسته اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله یکبار این را نیز بگوید ابیات چون بدرگاه تو خود را در پناه
آورده ام + یا اله العالمین بارگناه آورده ام + بر در تو زین بار خود پشت دوتا آورده ام
عجز و زاری بر در عالم پناه آورده ام + من نگویم که بوده ام سالها در راه تو + هستم آن
گمره که اکنون رو به ره آورده ام + چار چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست + نیستی
حاجت و عذر و گناه آورده ام + دل و درویشی و دلریشی و بیخویشی بهم + این
بر دعوی عشقت گواه آورده ام + چشم رحمت برگشا موی سفید من به بین + زانکه از
شرمندگی روی سیاه آورده ام + بعده به نیاز تمام صد بار استغفر الله ربی
من کل ذنب اذنبته عمدا او خطاء سرا او علانیة واتوب الیه من الذنب
الذی اعلم ومن الذنب الذی لا اعلم وانت علام الغیوب وبعد از ان بنماز تهجد
مشغول شود و دو رکعت نیت کرده دوازده رکعات به شش سلام بگذارد در رکعت
اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و در دوم آمن الرسول بخواند و در هشت رکعت سوره یس
بخواند ده ده آیت در هر رکعت ازین هشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انا نحن
نحی الموتی و در دوم تا ومالی لا اعبد الذی و در سوم تا وآیة لهم الارض المیتة و در رکعت چهارم
تا انا جعلنا و در رکعت پنجم تا ونفخ فی الصور و در رکعت ششم تا ولقد اضل منکم و در رکعت
هفتم تا واتخذوا من دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در دو رکعت دیگر سه سه
سوره اخلاص بخواند و این روش خواجه یوسف ابو ایوب همدانی ست که پیر سلسله
خواجگان ست قدس الله تعالی ارواحهم بعضی در هر رکعت یک نوبت سوره یس
خوانده اند و بعد از ان دو رکعت دیگر نشسته بگذارد و مجموع در حقیقت سیزده
رکعت می شود چرا که دو رکعت نماز نشسته بمنزله یک رکعت نماز ست ادا میشود

از برای آنست که ادای نماز طاق واقع شود چرا که الله تعالی سبحانه فرد است و در کلام مجید
آمده است هر سوره که خواهد بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیة الکرسی تا آمن الرسول
بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب ما يقربنا
اليك اللهم انصر من نصر الدين وانصر من نصر اهل الدين اللهم اخذل
من خذل الدين واخذل من خذل اهل الدين اللهم احفظنا من العلة
في الغربة ومن المذلة عند الشيب ومن الشقاوة عند الخاتمة ومن الفضيحة يوم القيمة
اللهم زين ظواهرنا بخدمتك وبواطننا بمحبتك وقلوبنا بمعرفتك وارواحنا
بمشاهدتك واسرارنا بمعائنة جناب قدسك اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تكلنا الى انفسنا ولا الى احد
من خلقك طرفة عين ولا اقل من ذلك وكن لنا وليا وناصرا وحافظا ومعينا
ووصيا وعلى كل خير دليلا وملقنا ومؤيدا اللهم ربنا آتنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وكل مؤمن
ومؤمنة في الدارين حسنة يا واسع المغفرة اللهم ارنا الاشياء كما هي اللهم
سهل علينا بجودك ويسر علينا بكرمك يا اكرم الاكرمين ويا ارحم الراحمين
اللهم تب علينا حتى نتوب اليك واعصمنا حتى لا نعود وحبب الينا الطاعات
وكره الينا الخطيئات بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين وصلى الله على
خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين وثواب این سیزده رکعت نماز را
بارواح جمیع اولیا و پدران و مادران خود و جمیع امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بخشد تا حق سبحانه تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز دهد نظم
گر یکی بدهی تو ده دهندت + گر شام دهی سحر دهندت + هر ده بده بیاد مولا تا بر
در دوست ره دهندت + بلکه عوض هر یکی هفتصد بدهد واگر خواهد بی حساب بدهد
همچنان که حق سبحانه و تعالی گفته است مثل الذين ينفقون في سبيل الله كمثل

حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
والله واسع علیم واین ثوابها را نیز در راه در رضای خدای تعالی بارواح
آن جماعت ببخشد واز فضل حق سبحانه تعالی واز درهای رحمت او طلب عنایت
و رحمت کند بلکه از وجزا و را نه طلب در باشی از زندگیم بنا گیه تست هوس
بر زنده دلان بیتو حرامست نفس + خواهند تو مقصود دل خود همه کس + جامی
از تو همین ترا خواهد و بس + انگاه بذکر حق سبحانه و تعالی که از پیر خود تلقین گرفته است
مشغول شود و اگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد
رواست اگر بنا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیمروز قضا کند بطریق نفل
تشبیه گفتن در کار سنت گو یا در وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین داند که سحر
نخواهد یافت از اول شب گذارده بخواب رود و اگر سحر بیگاه باشد و حالت اقامت
بجهت دفع غفلت اندکی تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح برخیزد
و طهارت تازه کند و سنت با ماه در خانه گذارد بجهت روشنی اول این ع جار احصل و یکبار
بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال
والاکرام یا لا اله الا انت اسالك ان تحیی قلبی بنور معرفتك ابدا یا الله
یا الله یا الله آنگاه بمسجد رود و فرض فجر را بجماعت گذارد و در جای نماز خود متوجه
قبله نشیند بذکر یا با حضار پیر خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا آفتاب یک نیزه
برآید بر خیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار
سورهٔ اخلاص بخواند ثواب آنچنان باشد که صد برده خریده در راه رضائی خدای تعالی
آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره تامه گذارده باشد و بعد از ان دو رکعت
نماز استخاره نیت کرده گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون
یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحانه تعالی طلب خیر کند و از دیاد

توفیق طلب حق سبحانه وتعالی چشم دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیری رود
کاتب حسنه کاتب نامه سیاه را نگذارد که آن تقصیر را نویسد تا بسیار آنکه باشد که توبه کند
درین میان ندامت پیش آرد و بجانب حق بازگردد بعد ازان هر کاری که داشته باشد
از دنیوی و عقبی مشغول شود ابا حق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند به پیر خود حاضر شود
تا زمانیکه آفتاب یک نیزه برآید دران محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت
اول بعد از فاتحه والشمس وضحٰها و در دوم واللیل اذا یغشیٰ و در سوم والضحیٰ
و در چهارم الم نشرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر وقتی وسعت دهد
تا دوازده رکعت رخصت ست حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره
در انسیه نوشته اند که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که نماز چاشت را
دوازده رکعت گذارد حق سبحانه وتعالی در بهشت قصری از زر و نقره برای او بنا کند
بعد از نماز چاشت سر بسجده نهاده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر
و غیریت ست از دل خبیث بیرون کشد دل صافی شود و دیگر هر وقت
که طهارت شکند زود وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که این جمله از آداب طریق
ست و دوام وضو سبب فراخی رزق ست چون وقت نماز دیگر شود بجماعت
ادا کرده شود سه نوبت کلمهٔ بازگشت و هفتاد بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر
بخواند تا بر مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم عمل کرده باشد
انی لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة دیگر سعی
و اهتمام نماید که تا وقت نماز خفتن خود را از گفتن مالایعنی نگاه دارد و بذکری که
مامور ست مشغول باشد و اجر آنرا بمضمون ان الله لا یضیع اجر المحسنین
از حق سبحانه وتعالی چشم دارد و این اعمال بمنزلهٔ پرهیز ست تا ماده مستعد
مسهل شود آنگاه مسهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبیعت

حاصل شده اخراج کند خلاص باید بدان ای طالب صادق هرگاه که
باین دولت شریف مشرف شوی زنهار هزار زنهار که از مصاحبت و همنشینی
پرهیز کنی با که گفتگو نیز بشیخ و با مریدان دیگر نکنی اگرچه آن شیخ همره پیر این
کس باشد مگر باجازت پیر خود چرا که در همنشینی ایشان ضررها و نقصانها
بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت همچنین کسان
و از ان جماعتے که غیر ازینها باشند بطریق اولے اجتناب نماید والسلام

تمت

الحمد لله العظیم والصلوٰة علی رسوله الکریم که درین هنگام خیر و برکت انضمام
نسخهٔ معتبرهٔ نافعه یعنی انفاس نفیسه من تالیفات حضرت کاشف الاسرار
زبدة الابرار خواجه عبید الله الاحرار قدس الله اسرارهم الی یوم القرار
برای افادات طالبین حسب اصرار شائقین حلیهٔ انطباع
پوشیده مسرت بخش دیدهٔ نظارگیان گردید
و در دماغ ناظرین معرفت قرین هوای
خریداریش لبریز پیچید الحمد لله
علی هذا الانعام المزید فقط
کتبه محمد حسین عرف من
عفا عنه

آغاز رسالهٔ شریفهٔ خواجه عزیزان علی رامیتنی قدس سره

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین بدان اسعدک
اللہ تعالی صدقاً ویقیناً ودولتاً واقبالاً عزاً وجلالاً کہ روندۂ راہ را
دہ شرط لازم و ناگزیر ست شرط اول آنست کہ با طہارت باشد وطہارت بر چہار انواع
ست طہارت ظاہر ست وطہارت باطن وطہارت دل وطہارت سر طہارت
ظاہر معلوم خاص وعام ست ولیکن در پاکی وحلالی آب تا امکانست احتیاط باید کرد
ودر پاکی جامہ کہ اثرہا بسیار دارد وطہارت باطن از لقمۂ حرام ومشروبات حرام
کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ یک لقمۂ حرام خورد چہل روز نہ فریضۂ او قبول
ست ونہ نافلۂ او ونہ دعای او مستجاب وطہارت دل از صفات ناپسندیدہ وآن غل وغش
وکینہ وحسد ومکر وخیانت وبغض وعداوت ومحبت دنیا ظاہر کہ منظور نظر خلق ست
تا پاک نمی شود نماز وطاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک نشود بدولت محبت
وعشق الہی مشرف نگردد وطہارت سر از توجہ کردن ست بغیر حق سبحانہ شرط
دوم خاموشی زبان ست از کلام ناشایستہ ومشغول داشتن آن بقرات
قرآن وامر معروف ونہی منکر واصلاح آدمیان وآموختن علم وآموزانیدن

که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد
السنتهم یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از درودهای زبان
ایشان ست رباعی ایزد چو بنا کرد بحکمت تن و جان + در هر عضوی مصلحتی کرد
نهان + گر نفس دمی ندیده بودی ز زبان + محبوس نمیکرد بزندان دهان + چون
مریم رضی الله عنها خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیه السلام را در طفلی بسخن در آورد
که قَالَ اِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ اٰتٰنِیَ الْکِتٰبَ چون مریم تن خاموشی گزیند اگر حق تعالی
عیسی دل را بگویائی در آرد هیچ عجیب و غریب نباشد ٥ تا مریم تن عرفهٔ قدسی نگزیند +
بانفس احیا چو مسیحا نتوان بود + در خبر ست که اهل بهشت را هیچ حسرتی بزرگتر از آن
نیست که یک لحظه بر ایشان گذشته باشد در دنیا که در و ذکر حق تعالی نگفته باشند
یا بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم صلوة نگفته باشند شرط سوم خلوتست و عزلت از خلق
تا دیده در زنان نامحرم نه نگرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که نظر در نامحرم تیر
زهرآلوده است چو بر دل رسد بجز هلاک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرموده است النظر سهم مسمومة من سهام ابلیس ٥ ز تیر مکر شیاطین بد
بپوش و چشم + هلاک گردی اگر تیر کارگر یابی + چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن
حرام ست در امردان خوبصورت نیز نشاید نظر کردن که حرام ست قال الله تعالی
قُلْ لِلْمُؤْمِنٰتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ منقول ست
از رسول صلی الله علیه وسلم که مر عائشه صدیقه را رضی الله عنها و عن ابیها
دید که نان بیرون آورده بود تا بدرویش دهد رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند که خود
چرا بیرون آوردی که او مرد ست ام المومنین رضی الله عنها فرمود که این درویش نابینا ست
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمودند اگر او نابینا ست تو بینا ئی و هر که
حلال دارد و یا جواز دارد نظر نامحرم کردن را خوف کفر ست دیگر فائده

عزلت نگاہداشتن دست ست از ناشایست گرفتن و فائدہ پای از ناباییست رفتن
و فائدہ گوش از ناشنیدنی کہ جنس نفس ست کہ دشمن ترین دشمنان ست و کشادہ شدن
درہای غیب بر دل فائدہ دیگر نقوش دنیا از روی آئینہ دل دور کردن تا نقوش آخرت
پرتو زند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در وی پرتو زند اہل تجلی شود فریاد برآرد
رباعی زان می خوردم کہ روح پیمانہ اوست + مستی شدہ ام کہ عقل پیمانہ اوست +
دودی بمن آمد آتشی در من زد + زان شمع کہ آفتاب پروانہ اوست شرط
چہارم روزہ است فائدہ روزہ تشبہ است با روحانیان و قہر کردن نفس امارہ
است خصوصیت الصوم لی وانا اجزی بہ و ثواب بے نہایت انما توفی الصابرون
اجرہم بغیر حساب و راہ گذر شیطان را گرفتن و سپر حاصل کردن کالصوم جنۃ من النار
و درد دل گرسنگان شناختن و بخشودن و بدو شادمانی رسیدن کہ للصائم فرحتان
فرحۃ عند افطارہ و فرحۃ عند لقاء ربہ و صحت تن حاصل کردن و فائدہ روزہ بسیار ست
و بسیار خاصہ در ایام متبرکہ در ماہ رجب و ذوالقعدہ و ذوالحجہ و محرم کہ در حدیث
باسناد صحیح کہ راوی روایت کردہ است و گفتہ است کہ ہر دو گوشم کر باد کہ اگر از فلان
نشنودہ باشم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کہ سہ روزہ از ماہ حرام کہ این چہار ماہ است
کہ ذکر کردہ شدہ پنجشنبہ و آدینہ و شنبہ ہفتصد سالہ عبادت در دیوان عمل وے
ثبت گردانند توفیق باد انشاء اللہ تعالی شرط پنجم ذکر ست و فاضلترین اذکار گفتن
لا الہ الا اللہ ست نظم بر تخت وجود ہر کہ شاہنشاہ است + او را سوی عالم حقیقت
راہ ست + ہر نور یقین کہ در دل آگاہ است + دستش ز بد و نیک جہان کوتاہ است + زین
پیش مرا بے بود ہزار اندیشہ + اکنون ہمہ لا الہ الا اللہ ست + ای خواجہ ترا غم جمال و جاہ است
اندیشہ باغ و راغ خرمنگاہ ست + ما سوختگان عالم تجریدیم + ما را غم لا الہ الا اللہ ست +
و مرغ ذکر را دو بال و پر می باید تا پر باز کند بعد از ان پرواز کہ الیہ یصعد الکلم بکیپ بر خود

و یک پر اخلاص و دیگر با آنکه حضور آگاهی باشد یعنی داند که حق تعالی دانا و بینا و شنواست
اگر بلند و پست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهد نه جاه و مال و آنچه
به دنیا تعلق دارد و نه عقبی طلبد از بهشت و حور و قصور و انهار و اشجار و اثمار و در میان فکر
گوید الهی مقصود من توئی از تو ترا میخواهم رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر که گوید لا اله
الا الله بیرون آید از دهان او مرغی سبز و مروید ابود و بال سفید بشکل زرد یاقوت بر آید بر آسمان
تا بعرش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مر او را که ساکت باش گوید چگونه
ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید مر آن مرغ را که ساکت
باش که گوینده ترا آمرزیدم وای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجلات زلات گوینده این
مرغ را بآب غفران محو گردانیدم حق تعالی مر آن جانور را هفتاد زبان کرامت فرماید تا آمرزش
خواهد صاحب خود را تا روز قیامت شو و امنا به وصل قنا آن جانور بیاید و دست
گوینده خود را بگیرد و ببرد تا بهشت ولیکن تلقین از مردے باید گرفتن که او را
اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نے ترکش باید گرفتن
قوله تعالے یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
در خبر است که روزے هزار اندر هزار نفس زده مے شود مرد را از نفس
سوال خواهند کرد که به چه آوردے و برچه فرود آوردے رباعی
ز هر نفس بقیامت شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خوار خواهد بود + بسا سوار
که فردا پیاده خواهد شد + بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود + پس بنده را
باید که نفسهای گذشته را که بی فائده بر آورده است قضا کند و این سریست تا صاحب بیعت
نشود شمایان را نشاید گفتن ؏ سریکه با تو دارم در نامه چون نویسم + اسرار فاش
گردد از کلک سر بریده + شرط ششم نگاهداشت خاطر است و خاطر چهار
است خاطر رحمانی و خاطر ملکانی و خاطر شیطانی و خاطر نفسانی خاطر رحمانی تنبیه

وخاطر ملکانی ترغیب طاعتست وخاطر شیطانی تزیین معصیت است وخاطر نفسانی مطالبۀ
شهواتست ورونده راه را خاطری که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بکار باشد
تا روشن شود که قبول کردنست یا رد کردنست واگر نتواند تمیز کردن گوید خداوندا میدانی
که نمیدانم و میدانم که میدانی آنچه خیر منست آن کرامت فرمای و این دعا خواند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا اقل من ذلک وکن لنا ولیا وحافظا وناصرا وعونا
ومعینا علی کل خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا ربنا اتنا ومن حضرنا ومن غاب عنا وکل
مؤمن ومؤمنة فی الدارین حسنة یا واسع المغفرة ویا ارحم الراحمین شرط هفتم رضا
دادنست بحکم خدای تعالی و توکل و تفویض هم ازین بابست در سر و جهر و شدت و رخا و درمیان
خوف و رجا باید بود در جمیع احوال چون بکریمی و رحیمی و غفوری و ستاری حق تعالی نظر کند رجا
قوت گیرد و چون بقهاری و شدید العقابی نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بر توفیق شود بنده را
رجا پیدا شود که اگر خواست داد و اگر نخواستی توفیق ندادی ه توفیق عزیز است بهر کس ندهند +
وین گوهر ناسفته بهر خس نه نهند + و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود ه بنده همان
به که ز تقصیر خویش + عذر بدرگاه خدا آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند که بجا آورد +
و خیر او در دنیا اینست که درمیان خوف و رجا باشد در جمیع احوال اگرچه در طاعتی و حضرت او لا
تأمن و اگرچه در معصیتی از در او لا تیأس ه ایمن مباش خواجه و نومید هم مشو + اسلام در میانۀ
خوف و رجا بود + شرط هشتم اختیار صحبت صالحانست و هجران مفسدان و ضعیفگانرا
در پس حجاب باید بود تا نظر بر نامحرم نیفتد و نامحرم را نیز بر روی نیفتد و سخن عزیز انست
رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت + وز تو نرمید زحمت آب و گلت + از صحبت او
اگر تبرا نکنی + هرگز نکند روح عزیزان بحلت + شرط نهم بیدار زیست و در وی فواید بسیار است
اول تخلق باخلاق الله که لا تأخذه سنة ولا نوم ه گفتیم هیچ خدمت بوصالت

گفتا که تخلقوا باخلاق الله + وشب خلوتخانهٔ عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بی نیاز
عرضه میدارند بی تشویش اغیار ۵ از صبح وجود بیخبر بوده‌ام + آنجا که من و عشق تو بودیم بهم
در روز اگر کسے نیابم محرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه غم + هر دولتے و سعادتی
که سالکان راه یافتند در شب یافتند ۵ دولت شبگیر خواهی خیز و شب را زنده دار + خفته نا بینا بود
دولت به بیداران رسد + شرط دوم نگاه داشت لقمه است باید که لقمه حلال و پاک بود و این
از جملهٔ فریضه‌هاست قال الله تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جزء ست نه جزء روزی حلال طلب کردن ست و باقی
همه عبادت یک جزء ست و حلال آنست که بوقت ورزیدن او بخدای عاصی نشود و طیب
آنست که بوقت خوردن او به نیت قوة طاعت باشد و چون حلال پاک بود اسراف نکند
۵ گرچه خدا گفت کلوا واشربوا + از پی آن گفت ولا تسرفوا + و چون خورد باید که باذکر بود
اگر بغفلت خورد همچنان بود که ذبیحهٔ بے بسمله خورد و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
ظاهر آیة تقاضا می کند و چون خورد با غافلان همکاسه نشود با ہی نشین اہلان که صحبت +
گرچه پاکی ترا پلید کند + آفتاب بدان بزرگے را + ذره ابر ناپدید کند + گوهر از ناقصان
ره مطلب + زانکه این مایه کاسے دارد و باید که پزندهٔ طعام با طهارت و با ذکر بود تا بسبب
غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه وسلامه بر نزدیک خواجهٔ خواجگان
خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر
صلوات الله علیه وسلامه نخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بی طهارت بوده است
این لقمه لائق حلق ما نیست رزقنا الله ولجمیع محبینا حلالا طیبا آمین رب العالمین ۞

تمت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی رامیتنی
قدس سره
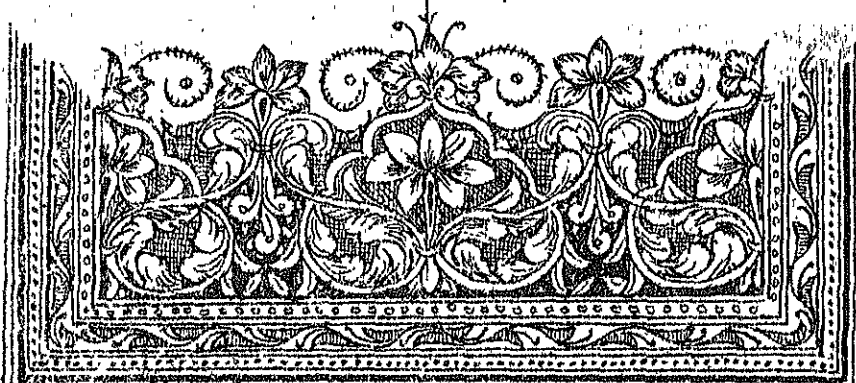
آغاز رسالۀ حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره که مسمّیٰ برسالۀ انسیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مبدع ارض و سما را که جنس انس را مظهر انواع کمالات گردانید و انبیا و اولیا را وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله علیه الصلوٰة والسّلام در بیناب بمزید ارشاد بر همه انسان تفضیل کرد و امت او را نیز بنابر بیتهٖ خیر امم گردانید و بعضی از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بر آن متابعت ظاهره و باطنه او را گردانید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و هر کس که از سعادت متابعت او روی بتافت بشقاوت ابدیه مستهلک شد که قُلْ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ پس هر که خواهد که بخلعت ولایت خاصه مشرف شود وی را از متابعت او چاره نباشد بنابر این معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الچرخی لا زال جده مکبد محمود اخواست که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام والمسلمین قطب المشایخ والاولیا فی العالمین خواجه بهاء الحق والدین المشتهر المعروف به نقشبند رحمة الله تعالی علیه رقید کما

آورده تا فوائد آن بروزگار بماند و سبب رشد اصحاب واحباب باشد و ذکر سلسله
واحوال عجیبهٔ ایشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد فاما آنچه بنسبت جذبه تربیت
کرده اند بقلم شرح نتوان داد چون بعنایت بیغایت داعیهٔ طلب درین فقیر
پیدا شد و قائد فضل الهی بحضرت ایشان کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردیم و بکرم
عام ایشان التفات می یافتیم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند
و کامل مکمل اند بعد از اشارت غیبیه و واقعات کثیره تفاؤل بکلام الله کردیم این آیت آمد
که أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ در فتح آباد که مسکن این فقیر بود
متوجه مزار شیخ عالم سیف الحق والدین الباخرزی رحمة الله علیه نشسته بودم
که ناگاه پیک قبول الهی در رسید و بیقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان
کردم چون بقریهٔ کوشک هندوان که منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را
بر سر راه منتظر دیدم تلطف و احسان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند هیبت
ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود و گفتند العلم علمان علم القلب فذالک
علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذالک حجة علی ابن ادم امیدست که از علم
باطن نصیبی بتو رسد فرمودند در حدیث إِذَا جَالَسْتُمْ أَهْلَ الصِّدْقِ فَاجْلِسُوهُمْ بِالصِّدْقِ
فَإِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوبِ يَدْخُلُونَ فِي قُلُوبِكُمْ وَيَنْظُرُونَ إِلَى هِمَمِكُمْ و ما موریم
امشب تا اشارت چه شود تا بآن عمل کنیم چون بامداد کردند گفتند مبارکباد که اشارت
بقبول شد و ما کسی را قبول کم میکنیم و اگر میکنیم دیر قبول میکنیم فاما تا هر کس چون آید و وقت چون باشد
سلسلهٔ مشایخ خود را بخواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را
بوقوف عددی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق ست که خواجه
عبد الخالق غجدوانی در پیش یکی از کبرا مولانا صدر الدین تفسیر میخوانده باین آیه
رسید که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را فرموده

اگر ارادت حق سبحانه وتعالی باشد بتو رسید بعد از ان یکی از بندگان خاص خدا یتعالی
بخواجه عبد الخالق رسید وایشان را این سبق تلقین کرد ومشهور ست که آن بنده بزرگ
خضر بود زاده الله تعالی علما وحکمة بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بودم
تا غایتی که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند که انچه از ما بتو رسیده دست
به بندگان خدا یتعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد ودر حال وداع
سه بار گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث ست
ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه وچون از بخارا ارتحال افتاد بشهر
کش سبز رسیده شد وچند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان رسید خاطر مجروح
ومحزون شد وخوف عظیم مستولی شد که نعوذ بالله مبادا که باز بعالم طبیعت میل افتد
وداعیه طلب نماند در وحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند واین آیه
را خواندند وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَّاتَ
اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ وچون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد
که طائفه دگر را که از درویشان بودند لاحق شوم وبطریقه ایشان متوجه شوم باز
روحانیت ایشان را دیدم که میگویند قال زید ابن الحارثة الدین واحد ای اسم که
اجازت نیست واز میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داسے
حضرت رسول الله بود صلی الله علیه وسلم یعنی پسر خوانده رسول بود صلی الله علیه
وسلم حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم طالبان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب
ایشان ادعیا ایشان باشند والله اعلم ودکرت دگر ایشان را در وقت دیدم گفتم ما شما را
در قیامت بچه یابیم فرمودند بتشرع یعنی عمل کردن بشریعت ازین سه
بشارت اشارت شد بانچه درمیان خود میفرمودند که ما هرچه یافتیم بفضل الٰهی برکت
عمل کردن بآیات قرآن واحادیث مصطفی وطلب کردن نتیجه از ان عمل ورعایت تقوی

و مداومت بر شریعت و قدم زدن در عزیمت و عمل کردن سنت و جماعت و اجتناب از بدعت
بود چون حضرت ما را اجازت میکردند در الطلب خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه
من المبدأ الی المعاد فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب اشارت
چند سالی ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم ایشانرا بهمه کس نهایت نبود علی الخصوص
با این فقیر از صحبت شریف ایشان محروم شدم خواستم بامتثال امری
که خواجه ما رحمه الله کرده اند که آنچه از ما بتو رسیده است بدیگری برسان بقدر حال
باین طریق طالبان حاضر آنرا و کتابت مر غایبانرا و این فقیر خود را مستحق این نسبت اند
بنا بر اعتقاد اینست که اشارت بی حکمت نبوده باشد تقصیر خویش را دیدن بیاموزد
تملک را راست کردن بیاموزد و از روح مقدس ایشان استفاده میشود هم و درین
کار عظیم یکی از آن امور که فرموده‌اند دوام وضو بود و ذکر مداومت بود و وقوف قلبی
بود و ذکر اشارت بود بنماز ها تا غافل در اوقات شریفه و این وصیتها را و فوائد آن بیان
کرده شد و بعضی از فوائد ایشان و فوائد خواجه علاء الدین رحمهم الله تعالی آورده شد
بعون خالق الکون بدانکه حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول
نقشبندی از شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی بود و ایشانرا از حضرت خواجه علی رامیتنی
و ایشانرا از حضرت خواجه محمود ابو الخیر فغنوی و ایشانرا از حضرت خواجه عارف ریوگری
و ایشانرا از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی و ایشان را از حضرت شیخ
ابو یعقوب یوسف همدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابو علی فارمدی که
شیخ امام غزالی بوده است و ایشان را از حضرت ابو القاسم گرگانی و شیخ
ابو القاسم گرگانی را در تصوف انتساب بشیخ جنید است بسه واسطه و دیگر
ابو علی فارمدی را انتساب بشیخ ابو الحسن خرقانی و ایشانرا السلطان العارفین بایزید
بسطامی و ایشانرا با امام جعفر صادق و ایشان را به پدر خود امام محمد باقر و ایشان

به پدر خود امام زین العابدین و ایشانرا به پدر خود سید الشهدا امیر المومنین حسین رضی
و ایشانرا به پدر خود امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشانرا
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را
انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کبار
تابعین بوده است و قاسم را انتساب در علم باطن بسلمان فارسی است و سلمان را
با وجود دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتساب در علم باطن با بوبکر
صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه ما را قدس الله تعالی ارواحهم
در تصوف نسبت بچهار وجه است یکی بحضرت خواجه خضر (ع) دوم بحضرت امام علی (ع) و
سوم بحضرت شیخ جنید سوم بسلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المومنین
ابوبکر صدیق و امیر المومنین علی رضی الله عنهما و از بهر اینی ایشان را نسبت مشائخ
می نامند در فضیلت وضو و مداومت وضو خواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که دائم بطهارت
می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که لا یواظب علی الوضوء
الا مومن یعنی همیشه با وضو نتواند بود مگر کسیکه مومن باشد قال الله تعالی
فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین یعنی در مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا در مسجد قبا مردانند که دوست میدارند خود را که پاک سازند
از نجاست بکلوخ و باز بآب بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را
بغسل کردن پاک کنند از نجاست و خباثت و بشب خواب نکنند و خدای تعالی
دوست میدارد آنکسانی را که خود را پاک سازند از نجاست دانسته شد که در طهارت
ساختن و خود را پاک داشتن دوستی خدای تعالی حاصل آید و چه سعادت بزرگتر ازین
باشد که بنده دوست خدای تعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
توضأ المومن فغسل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها

بعینه مع الماء واذا غسل یده خرج من یده کل خطیئة بطشتها
یداه مع الماء واذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع
الماء حتی یخرج نقیا من الذنوب یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون
وضو سازد بندهٔ مومن وبشوید روی خود را بیرون آید آب از دست وپای
وی هر گناهی که بدست وپای کرده باشد تا پاک شود از گناهان وبطهارت
ظاهر طهارت باطن کند ودر وقت شستن هر عضوی کلمهٔ شهادت را بخواند ودعا
را بی ضرورت ترک نکند که ثواب بسیارست وچون تمام کند بگوید اشهد ان لا
اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من الصالحین رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت
که از هر در که خواهد در آید وایستاده شود از آب وضو پاره بیاشامد وبگوید اللهم
داوِنی بدوائک واشفنی بشفائک واعصمنی من الوهن والامراض والاوجاع
وبعد ازان دو رکعت تحیت وضو بگذارد وبعد ازان محاسن شانه کند وآغاز
با روی راست کند بعضی از مفسران گفته اند درین آیة یا بنی آدم خذوا زینتکم مراد از زینت
محاسن شانه کردن ست ودرین دو رکعت نماز نفی خاطر کند وبظاهر وباطن متوجه باین نماز باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما من مسلم یتوضأ فیحسن الوضوء ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا
علیهما وجهه الا وجبت له الجنة یعنی هر مسلمانی که وضو بسازد وضو را نیکو
بسازد یعنی فرائض وسنن وآداب بجا آرد پس برخیزد ودو رکعت نماز بگذارد
بحضور تمام نیست جزای وی مگر بهشت وحضرت خواجه بهاء الدین رحمة الله علیه
می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز واحکام مشغول دارد واین
بنسبت مبتدی باشد ودر نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شهاب الدین

سهروردی رحمة الله علیه گفته اند در همه اوقات بگذارد و شیخ محی الدین اعرابی
رحمة الله علیه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این مذهب علمای ماست موافق
است و بعد از نماز سه بار گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه بنیت توبه از گناهان دو عا کند و شب و روز باید که با طهارت بود و
بطهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات
طاهرا فی شعار طاهر مات فی شعاره ملک فلا یستیقظ ساعة
من اللیل الا قال الملک اللهم اغفر عبدک فلانا فانه قد مات
طاهرا یعنی هر که شب بخواب رود بطهارت در جامه پاک وی باشد
فرشته هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را از خدا تعالی
آمرزش خواهد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النائم الطاهر
کالقائم الصائم یعنی ثواب کسی که خواب رود بطهارت همچو ثواب
روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نرود رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائکة فی بیت فیه الصورة
والکلب والجنب یعنی درنمی آید فرشته رحمت در خانه که در وی صورت
و سگ یا جنب باشد و چون خواهد که در خواب رود در جای خواب متوجه قبله
بنشیند و آیة الکرسی و آمن الرسول بخواند و هر بار که خواند در میان دو کف
دست بدمد و بر همه اعضای خود بمالد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
چنین کرده اند و سه بار گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه در حدیث است که هر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان
وی را بیامرزد و بذکر مشغول باشد تا غایتی که خواب بر وی غلبه کند بعد از ان بدست
راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری
الیک والجأت ظهری الیک رغبة ورهبة الیک لا ملجأ ولا منجا
منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت ونبیک الذی
ارسلت اللهم اقضنی فی احب الساعات الیک واستعملنی باحب الاعمال
الیک الذی تقربنی الیک زلفا وتبعدنی من سخطک بعدا اللهم
لا تؤمنی مکرک ولا تولنی غیرک ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی
من الغافلین قال النبی صلی الله علیه وسلم یا فلان اذا اویت الی فراشک
فقل اللهم انی اسلمت نفسی الیک الی قوله ارسلت فانک ان مت
فی لیلتک اصبحت علی الفطرة ای علی الدین الحق وان اصبحت اصبحت
خیرا هذا حدیث اخرجه البخاری وغیره من الائمة و بذکر مشغول
شود تا بخواب رود و هر بار که بیدار شود بذکر مشغول شود تا بخواب رود و نوم
العالم اشارت باین نوع خواب ست والله تعالی الموفق در فضیلت ذکر
خفیه و کیفیه خصوص این سبق را خواجه ما وقوف عددی گفتندی میفرمودند
که در حدیث ست اجعلوا ضوءکم اثم طهارت ظاهر و باطن حاصل آید از همه
صفتهای بد چون حسد و عداوت و بخل و دوستی هر چیزیکه باشد جز محبت مولا تعالی
و دل بمحبت مولا الله تعالی آرام گیرد و چون دل از صفتهای بد پاک شود و بصفتها
نیک آراسته شود سالم شود و از بلاهای آنجهان خلاص تواند یافت
مگر بدل سالم قال الله تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب
سلیم یعنی در روز قیامت مالها و پسران بکسی هیچ نفع نتواند رسانیدن مگر آن
کس که در قیامت بدل سالم بیاید که آنکس برحمت حق واصل شود
سبب دل سالم و صفت دل اینست که گفته اند شعر زغیرت خانه دل را بعزت

کرده‌ام خالی + که غیرت را نمی‌شاید درین خلوت سرای تن + و گفته‌اند که
مقصود از همه عبادت‌ها ذکرست و ذکر چون جان است و همه عبادت‌ها چون قالب
اگر در عبادت‌ها از حضرت او غافل باشد چندان فائده نه‌دهد خواجه رحمة الله علیه
می‌فرمودند که چون این بیت را تقریر می‌نمودند به تکرار حضرت یار اشارت این قطعه
ست تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز + نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز + چون با تو بوم
مجاز من جمله نماز + ور بی تو بوم نماز من جمله مجاز + یعنی آنکه در ذکر کوتاهی که اخلاص
نباشد چندان فائده و نتیجه نه‌دهد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا اله
الا الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت درآید پرسیده شد که اخلاص این کلمه
طیبه چیست رسول صلی الله علیه و سلم گفت که اخلاص وی آنست که گوینده خود را
از حرامها باز دارد و برکت گفتن این کلمه دل وی بصلاح آید و استقامت در اقوال
و افعال و احوال او پیدا آید چون استقامت ظاهره و باطنه حاصل آید جمیع سعادت
ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بدرستی
و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند بگفتن
لا اله الا الله با شرائط آن پس راست شوند ظاهرا و باطنا و نتیجه گفتن
این کلمه حاصل شد ایشان را و آن استقامت ظاهر است یعنی حدود ظاهر شریعت و
استقامت باطنه که آن عبارت است از ایمان حقیقی که خواجه رحمة الله اشارت
کرده‌اند بپاک کردن دل از جمیع منفعت و مضرت که دل مشغول گرداند از حضرت
حق تعالی جزای ایشان را این باشد تتنزل علیهم الملائکة فرود آیند بر ایشان
در وقت رفتن ایشان از جهان فرشتگان رحمت بگویند با ایشان که لا تخافوا
ولا تحزنوا مترسید از عذاب آنجهان و غمناک مشوید بفوت شدن راحتهای
اینجهان و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و بشارت شوید از آن بهشت

که وعده کرده شده بودید بآن و بگویند آن فرشتگان مر این مومن را نحن اولیاءکم فی
الحیوة الدنیا یعنی ما ایم دوستان شما درین سرا گویند آن فرشتگان مر این مومن را
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور
رحیم یعنی مر شما راست آنچه آرزو برید و جمیع این نعمتها نزل باشد از نیک آمرزنده
و نیک رحم کننده مر شما را نزل ما حضر را گویند که پیش مهمان بیارند و بعد ازان تکلف
دگر کنند همه نعمتهای جنت ما حضر باشد بنسبت لقای چون حضرت باری تعالی
و اگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد کمن قال الله تعالی
وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنی هر که الله گوید و دل وی
از رعایت احکام الله تغافل باشد خصم وی دران جهان الله تعالی باشد
و در فضیلت ذکر آیات و احادیث بسیار است و مجمل همه اینست که یاد کرده شد
والله تعالی اعلم و فائده تمام وقتیکه از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد
و خواجه بار رحمة الله علیه میفرموده که کسانی که بارشاد و تلقین مشغول اند سه نوع اند
کامل مکمل و کامل مقلد و کامل بکمال و کامل مکمل را بعضی از مصنفات قطب
المشایخ خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله تعالی گفته اند که وی را از ولایت
نبی چهار دانگ نصیب باشد و کامل مکمل نورانی ست و نوربخش ست و کامل
نورانی ست ولیکن نوربخش نیست و مقلد که بتلقین شیخ کاری می کند و اگر
باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز امیدواری هست فاما فائده درانست که تلقین
از کامل بکمال باشد و آن حکم وجود گیرد و گفته اند قطب می باید یا خلیفهٔ قطب
و بهر حال که باشد دائم بذکر مشغول باشد بآن کیفیت که تلقین کرده اند و همه
اوقات خود را مصروف بذکر دارد علی الخصوص پیش از صبح و بعد از نماز شام فقیر افزوده
بوده [illegible] رومی فرماید رباعی از ذکر همی نور فزاید مه را و در راه حقیقت آورد

گمره را + هر صبح نماز شام ورد خود ساز + خوش گفتن لا اله الا الله را + بامداد و شبانگه
بذکر مشغول بود از جمله ذاکران بود نه از غافلان بحکم این آیه که واذکر ربك تضرعا
وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من
الغافلین ویاد کن ای محمد پروردگار خود را بسکینت و تضرع نه آواز بلند
در بامداد و شبانگاه و مباش ای محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند
که مراد از غدو و اصال شب و روز است یعنی علی الدوام بذکر خفیه مشغول باش بدانکه
درین آیه و حدیث بطریق صحیح امر بذکر بلند نیست و نیامده است بلکه امر بذکر خفیه
آمده است چنانکه درین آیه و دیگر مذکور است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
یعنی بخوانید پروردگار را بسکینت و تضرع و آهسته انه لا یحب المعتدین بدرستی
و راستی که الله تعالی دوست نمیدارد کسانی را که از حد درگذرند و آواز بلند کنند
و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی
اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه با رسول الله صلی الله علیه وسلم
در سفر بودند بالای بلندی بر آمدند تکبیر و تهلیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله
علیه وآله وصحبه وسلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصما
ولا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا وهو معکم ای مردمان نگهدارید
بر نفسهای تان نعره مزنید در دعاهای خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب را
نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنوا است و نزدیک است قریب بشما و غیر
این دلائل بسیار است بنا برین علما گفته اند ذکر بلند بخلاف دلیل و مشائخ گفته اند
ذکر خفیه اولی ست
نعره کم کن زانکه نزدیک ست ما + که از نزدیکی گمان آید جدا
و بسبب مداومت و ملازمت از وقوف عددی دل زود ذاکر شود و از
حضرت خواجه سماع دارم که میگفتند
دل چو ماهی و ذکر چون آب است + زندگی

دل بذکر وهاب ست + و چون دل ذاکر شود و علامت او ظهور کند بعد ازان بوقوف
قلبی مشغول باید بود و فوائد آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجه رحمه الله سماع
دارم که میگفتند الذکر ارتفاع الغفلة فاذا ارتفع الغفلة فانت ذاکر ای
ذکر دور شدن غفلت ست چون غفلت دور شد مرد ذاکر شد اگرچه
خاموش باشد میسر شود در رعایت وقوف قلبی مهم ست در همه احوال در خوردن
و خفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن و قرآن خواندن
و کتابت کردن و درویش و وعظ گفتن باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود
حاصل آید و کبرا گفته اند من غمض عینیه عن الله غمضة لا یصل الیه
طول عمره یعنی هر که یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود بآنچه مقصود وست
نرسد در عمر دراز و نگاه داشتن باطن کار مشکل ست فاما بعنایت حق تعالی
و تربیت خاصان حق زود میسر شود بیت بی عنایات حق و خاصان حق +
گر ملک باشد سیاه هستش ورق + و در صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق
باشند و مسلک یکدیگر باشند شرائط صحبت نگاه دارند زود میسر شود و بیابد التفات
باطن شیخ کامل مکمل تصفیه باطن حاصل آید که بریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه
عارف رومی گوید ۵ آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین + طعنه زند بر دهه
و سخره کند بر چله و سخن شیخ ابویوسف همدانی ست قدس الله سره العزیز اصحبوا
مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنی صحبت
با خدای تعالی دارید و اگر میسر نشود شما را با خدای تعالی پس صحبت با کسی
که با او صحبت ست با خدای تعالی و خواجه علاء الدین عطار [illegible] می گفتند که اینمعنی بعد از
فنا ست [illegible] اگر نتوانید صحبت با خدای تعالی داشتن صحبت با اهل فنا دارید و درین
حدیثست که اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور نیز می گفتند که

اشارت به صحبت اہل فنا ست فاما اگر از بہر دفع ملامت و اغراض فاسده و جمع
دنیا و استمالت اہل دنیا باشد ازان صحبت حذر باید کرد و سخن خواجه عبد الخالق
غجدوانی ست رحمه الله از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در
صحبت بباطن مشغول می باشید بظاهر از ما ایمنی نیز حذر کنید و علامت صحبت
صحبت بباطن آنست که درو ہی فیض روحانی بدل نمی رسد و از ماسوی خلاص
یابد چنانکه گفته اند رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت + و ز تو نرمید زحمت
آب و گلت + زنهار ز صحبتش گریزان می باش + ورنکند روح عزیزان بحلت + و صحابه
رضی الله عنهم گفتندی مر یکدیگر را تعالوا انجلس فنؤمن ساعة بیائید تا بنشینیم
و یک ساعت بایمان حقیقی مشرف شویم که نفی ماسوی ست و فوائد صحبت دوستان
خدای تعالی بسیار ست نار خندان باغ را خندان کند + صحبت مردانت از مردان
کند + و چون بو قوف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه در ذکر ست حاصل شود و چشم
بصیرت کشاده شود و بارگاه دل از غبار اغیار خالی شود و ذاکر در بحر فنا محو شود
و بمقتضای فاذکرونی اذکرکم بتشرف مذکوری مشرف شود
بحکم وعده لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن جمال
سلطان الا الله تجلی کند و ذاکر سالم از اسم بمسمی مشغول شود و اشتغال باسم بطریق
بهتر از غفلت ست روزی در صحبت خواجه ما قدس الله روحه یکی از اصحاب سلوک
به آواز بلند الله گفت خواجه گفتند این چه غفلت ست اعلم من علم و فهم
من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبرا پرسیدند که در بهشت ذکر خواهد بود
جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت در بهشت
نخواهد بود پس همه ذکر باشد بعد ازان گفت سخن اہل تحقیق ست کفانی حربان
انا جلیس ذا کلای بعیدا و کافت غائب یعنی گناه است که من مع رفکر و مناجات

ترا بزبان یاد کنم یعنی بحضور زیرا که من از علم حضرت تو دور نیستم و تو غائب نیستی
اشاره باین آیه که ونحن اقرب الیه من حبل الورید مدد و وقوف عددی و قلبی
باختیار چشم فراز نکنند و سر و گردن شیب نکنند که آن سبب اطلاع خلق است و خواجه
رحمة الله علیه ازین منع میکردند و آنرا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه منقول است
که مردی را دید که سر و گردن شیب انداخته بود گفت یا رجل ارفع عنقک یعنی
ای مرد گردنت بردار چنان می باید که هیچکس از اهل مجلس نداند حال او را بعضی
از کبرا گفته اند الصوفی هو الکائن البائن یعنی صوفی
آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی باطن بحق سبحانه و تعالی
مشغول باشد و بظاهر بخلق و خواجه ما رحمه الله بسیار می گفتند بیت از درون
شو آشنا و زبیرون بیگانه باش + اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان +
مردان رهش بهمت دیده روند + زان در ره عشق هیچ اثر پیدا نیست + و می گفتند
بدو دانشمند دقیق النظر صحبت داشتم ایشان با وجود کمال مرا نشناختند
زیرا که چون بنده بدین صفت رسد شناخت وی مشکل بود علی الخصوص اهل رسم
را حقیقت ذکر خفی بوقوف قلبی میسر شود بجائی میرسد که دل نیز نمیداند که بذکر مشغول
است و شیخ کبیر است که اذا علم القلب انه ذاکر فاعلم انه غافل و در حقائق التفسیر
آورده است در این آیه که واذکر ربک تضرعا وخفیة قال الحسن
لا یطلع ذکرک لنفسک فتطلب عوضها واشربه الله کرها لا
یشرف علیه الا الحق و بعضی کبرا گفته اند ذکر اللسان هذیان و
ذکر القلب وسوسه و این نسبت منتهیان باشد بیت ولا اگفتی یاد او
شاد کنیم من چون همه او شدم کرا یاد کنم حضرت خواجه ما رحمة الله علیه گفته اند که چون
از سفر مبارک که بمراجعت افتاد بولایت طوس بصحبت شیخ خواجه علاء الدین با صاحب

واحباب از بخارا باستقبال آمده بودند از ملک معز الدین حسین که والی هرات بود
مکتوبی بدست قاصدی بار سید و بمضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشرف [illegible]
ملاقات مشرف شویم و آمدن ما متعسر است اگر عنان کرم بانعطاف [illegible]
سازند تمام بنده نوازیست بموجب واما السائل فلا تنهر و بمقتضای [illegible]
واذا رأیت لی طالبا فکن له خادما متوجه هرات شدیم چون بملک رسیدیم
پرسید که شیخ این طریق ارث از آبا و اجداد رسیده است گفتم نی باز پرسید
که سماع و ذکر بلند میگوئید و خلوت می نشینید گفتم نی گفت درویشان را
اینها هست چون ست که شما را نیست گفتم جذبه عنایت حق سبحانه و تعالی [illegible]
ومن الفضل خودی سابقه مجاهده قبول کرد من باشاره حقانیه خلفای خواجه
عبد الخالق رحمة الله علیه پیوستم و ایشان را اصل این چیز یافته بوده است
ملک فرمود چه کار بوده است گفتم بظاهر بخلق باشند و بباطن بحق ملک گفت
چنین دست دهد گفتم آری حق تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و می گفتند خلوت شهرت و شهرت آفت و سخن خواجگان
ماست که خلوت در انجمن سفر در وطن هوش در دم نظر در قدم و می گفتند
حضوری و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود دوام ندارد و [illegible]
بقوت قلبیه بجذبه می کشند و بجذبه کار تمام می شود ع گر صد مجوسی الا ز آتش
درونی + وهو الموفق بیان نمازهای نافله حضرت خواجه رحمه الله بنده
را فرمودند که پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و بیان اشاره بود به تهجد که بعضی
اکابر گفته اند که اول حال رسول صلی الله علیه وسلم پیش از صبح بیدار بودی
و نماز بگذاردی و در اول حال نماز تهجد بر ایشان فرض بودی و بعضی بر آن
اند که نماز تهجد در آخر عمر رسول صلی الله علیه وسلم فرض نمانده بود و [illegible]

می گذارد سے و بعضی می گویند کہ در آخر عمر تہجد بر ایشان فرض بود قال اللہ تعالی
ومن اللیل فتہجد بہ نافلۃ لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی
بعضے از شب را بیدار دار اے محمد بقرآن خواندن در نماز کہ فریضہ باشد
مر ترا یا نماز نفل باشد مر ترا شاید کہ بر گیرد پروردگار تو مر ترا در مقام محمود کہ آن
تجلی ذاتی باشد یا مقام شفاعت مر اولین و آخرین را پس مقام محمود محمد را
صلی اللہ علیہ وسلم معبود بحق عز و جل بسبب تہجد در شب بود و در آیہ دیگر
فرمود کہ یا ایہا المزمل ای مرد در خود پیچیدہ گلیم قم اللیل اے خیز در شب
بعبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیار قال اللہ تعالی
ان المتقین فی جنات و عیون بدرستی و راستی کہ پرہیزگاران دران جہان
باشند در بوستانہا و چشمہ ہای آب روان آخذین ما اتہم ربہم
گیرندہ باشند آن چیز را کہ دادہ باشد ایشان را پروردگار ایشان انہم
کانوا قبل ذلک محسنین بدرستی و راستی کہ بودند این خدا ترسان در دنیا
نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا کہ کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون بودند کہ
در اندکے از شب خواب رفتندے و بیشتر از شب بیدار بودندے و بالاسحار
ہم یستغفرون و در سحرہا آمرزش خواستندے از گناہان و در حدیث آمدہ است
کہ سحرہا بسیار بگفت اللہم اغفرلنا وارحمنا وتب علینا انک
انت التواب الرحیم و در آیہ فرمود تتجافی جنوبہم عن المضاجع یعنی
یکسو می رود پہلوہای مومنان خدا ترس از خوابگاہا یعنی شب بیدار می باشند
یدعون ربہم میخوانند پروردگار شان را خوفا و طمعا از بہر ترس از عذابش
و طمع داشتن رحمتش و مما رزقناہم ینفقون و آن چیزہا را کہ روزے
کردہ ایم ایشان را نفقہ می کنند در راہ خدا تعالی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسی از مخلوقات ما اخفی لهم من قرة اعین آن چیزها
که پنهان کرده شده است از برای ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آینده جزاء
بما کانوا یعملون و باشد آن در جزا و نعمتها جزای عملهای ایشان و رسول
صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت علیکم بقیام اللیل فانه داب الصالحین
قبلکم وهو قربة الی ربکم ومکفر السیئات ومنهاة عن الاثم
یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان ست یعنی انبیا
ورسل و اولیا شب بیدار بودندی شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را
وآن قربت و رحمت حق ست و سبب کفارت گناهان ست و سبب
باز داشتن از گناهان ست و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود اقرب ما یکون من العبد فی جوف اللیل الآخر فان استطعت ان یکون
ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا
به بندگان میانه شب ست که بصبح نزدیک باشد اگر توانی که باشی از کسانیکه
یاد می کنند مر حضرت خدا تعالی را دران وقت بباش از ایشان و در فضیلت
شب خیزان احادیث بسیارست اوب آنرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم
در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم چون شب بیدار شدی اول
مسواک کردی و وضو ساختی و بخواندی این آیه ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار تا آخر سوره الم الله و این دعا بخواند
اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت نور
السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت الحق و وعدک الحق و
لقاءک حق وقولک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق و محمد حق
والساعة حق اللهم لک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک

انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم بہ منی انت المقدم وانت الموخر
لا الہ الا اللہ بعد ازان دوازدہ رکعت نماز بشش سلام بگذارد واگر سورۂ کیتن
یاد داشتہ باشد در نماز تہجد بخواند حضرت عزیزان رحمہ اللہ گفتہ اند کہ چون
سہ دل جمع شود کار بندہ مومن برآید دل شب و دل قرآن و دل بندۂ مومن
واگر وقت تنگ باشد ہشت رکعت یا چہار رکعت یا دو رکعت نماز بگذارد
و بعد از نماز دعا کند و بسبق باطن مشغول شود تا صبح بعد سنت نماز بامداد
را در منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحہ و قل یا ایہا الکافرون و در
رکعت دوم فاتحہ و قل ھو اللہ احد التیم بخواند بعد ازان ہفتاد بار استغفر اللہ
الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم واتوب الیہ بگوید و اگر شب پگاہ باشد بعد از
تہجد و اشتغال بسبق باطن ساعتے بدست راست روی سوے قبلہ
تکیہ کند باز طہارت نو سازد از برای سنت و فریضہ نماز بامداد و در راہ مسجد
بگوید استغفر اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولا و فعلا و خاطرا و ناظرا و چون
در مسجد درآید پای راست را پیش نہد و بگوید السلام علی اہل البیت اللہم افتح
لی ابواب رحمتک و چون نماز بامداد را ادا کند در جای خود بنشیند و بسبق
باطن مشغول گردد تا آفتاب برآید و بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد رسول
صلی اللہ علیہ وسلم گفت صلی الفجر بالجماعۃ ثم قعد یذکر اللہ تعالی
حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت لہ کاجر حجۃ و عمرۃ تامۃ تامۃ
یعنی ہر کہ نماز بامداد گذارد بجماعت پس بنشیند و یاد کند حق تعالی را
تا آفتاب برآید بعد ازان دو رکعت نماز بگذارد بہ نیت استخارہ یعنی طلب
کند از حق تعالی درین روز توفیق خیر دہندش رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ

حکایة من الله عز وجل یا ابن ادم ارکع لی رکعات من اول النهار
اکفک اٰخرها حق سبحانه وتعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من چهار رکعت نماز
در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه
حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یصبح یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا
غفر له خطایاه وان کان اکثر من زبد البحر هر که نماز بامداد بگذارد و بنشیند
بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد جزا او نباشد مگر خیر و آمرزیده شود
گناهان او اگرچه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر این آیة که ابراهیم الذی
وفی یعنی ابراهیم پیغامبر وفا کرد یعنی نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت بگذارد
ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی
کل شیء قدیر واین ذکر حضرت سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه تلقین کردند
فقیر را وقتیکه متوجه از ایشان جدا بودم بعده دعا کند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد
بیرون آید اللهم انی اسئلک من فضلک این دعا را بخواند
تا منزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش نهد و آن مقدار قرآن
که خواهد بخواند بعد از ان اگر طالب علم باشد بدرس مشغول شود و اگر سالک باشد
به کر و مراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت
دوازده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة
بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دوازده رکعت
بگذارد حق تعالی کوشکی از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و هشت
نیز آمده است و چهار و دو نیز آمده ست و بعضی از مفسران بر این آیة که انه کان
للاوابین غفورا بر سبیلی که خدا تعالی مراد اوابین را یعنی کسی که باز گردیده اند از گناهان
نیک آمرزنده است گفته اند مراد از اوابین کسانی اند که نماز چاشت بگذارند

و در حدیث ست که صلوة الاوابین حین ترمض الفصال یعنی رسول صلی الله
علیه وسلم گفت که نماز اوابین وقتی ست که سنگریزه گرم شود با فتاب و پای شتر بچه
چون بزمین رسد بسوزد از گرما و بعضی از مفسران گفته اند که نماز اوابین درمیان
شام و نماز خفتن ست شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد
بنشیند و بسبق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار ست و حضرت خواجه بنده را
باین فرموده اند والله تعالی وهو الموفق بعضی فوائد که از حضرت خواجه باین فقیر
رسیده بود و از خلیفهٔ ایشان خواجه علاء الدین رحمة الله علیه بیان کرده شد
بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرموده اند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که تا لقمه
پاک نشود مقصود حاصل نشود بعضی گفته اند دریا شده ایم ما را زیان ندارد
دروغ گفته اند بلکه دریای بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم
احتراز کرد و گوشت گوسفند مغصوب را نخورد خدای تعالی فرماید یا ایها الذین
امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی ای مومنان مخورید
مالهای یکدیگر را به باطل یعنی بان وجه که شریعت بان حکم نکرده است
و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نمی نموده اند
که در لقمه و می گفتند که در حدیث ست العبادة عشرة اجزاء تسعة منها
طلب الحلال یعنی بندگی کردن خدای تعالی ده بخش ست نه طلب کردن
حلال ست و می گفتند درویش باید که همت بلند باشد بما سوی تعالی التفات نماید
و به واقعات مغرور نگردد و دلیل القبول طاعت بیش ازین نیست ع چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + و دران کوشد
که مظهر قبض و بسط شود تا سر و فی انفسکم افلا تبصرون معلوم وی شود
که القبض والبسط فی الولی کالوحی للنبی و می گفتند یا هر چه یافتیم از علو همت

یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که وی را
بینی ما را یاد کن و برکت این بر خانوادهٔ تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمة الله علیه
روزی آمدند و بنده محزون بود فرمودند چرا حزن داری گفتم معلوم شماست گفتند
که معنی این سخن چیست ؎ با ذات نهاده در صفاتیم همه + موصوف صفت
منزه ذاتیم همه + تا در صفتیم جمله با نیکیم همه + چون رفت صفت عین حیاتیم همه
و این سخن حکیم غزنوی سنائی ست هر کسی معنی گفته آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگوئی
گفتم این اشاره تجلی ذات ست که ونفخت فیه من روحی بیان آن می کند
بعده گفتند پس غم چراست مصرع جانا تو کجا و ما کجائیم + و حضرت خواجه بنده را
فرمودند که صل من قطعك واعط من حرمك واعف عمن ظلمك
سعادت بسیار ست و معنی آنست که بپیوند با آنکه از تو بریده است و چیزی بده
آنکه ترا محروم کرده است و چیزی در وقت احتیاج بتو نداده است و عفو کن
کسی که بتو ستم رسانیده است و اینهمه خلاف هوای نفس ست و درجه
بلند بسیار ست و میگفتند که در حدیث ست الفقرا و جلساء الله تعالی
المقربون غایت القرب یعنی فقیران و صبر کنندگان همنشینان خداوند
عزوجل در قیامت یعنی نیک نیک برحمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر
دو ست اختیاری و اضطراری اضطراری افضل ست زیرا که اختیاری حق ست به نسبت
بنده و می گفتند بی فقر ظاهر و باطن کار تمام نمی شود و خواجه علاء الدین رحمه الله
گفتند که همه قرآن اشاره بنفی وجود ست و حقیقت متابعت سنت و مخالفت
طبیعت مشکل ست و درین اشارت ست ؎ از آن مادر که من زادم دگر باره
بجفتش + از آنم گبر میخوانند که با مادر زنا کردم + مراد ازین مادر طبیعت ست
و ترک اختیار خود و تفویض جزئیات و کلیات بخدا بمقام بی ینطق و بی

یبصر میرسد و مراد ازین سخن که حسنات الابرار سیئات المقربین آنست
که آن حسنه نزدیک ابرار سیئه است نزدیک مقربان و میفرمودند روندگان راه
دو قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاهدات همه از فضل او می بینند و عمل را ملاحظه
نمی کنند و این طائفه زود تر بمقصود میرسند الحقیقة ترک ملاحظة العمل و پیر ما
میفرمایند عمل بسیار ما مکن ولکن گران بها مکن و خواجه ما رحمة الله علیه می گفتند که ما
فضلیانیم دویست کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فضل حق تعالی
بمن رسید یعنی قطب و می گفتند بیست سال ست که بفضل الهی بمقام بی صفتی
مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد بآنکه تا در صفتیم حجاب ایم همه و از خواجه
علاء الدین رحمة الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجه محمد علی حکیم ترمذی
در بعضی از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبی پیدا شود که ویرا چهار دانگ
از ولایت نبی صلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بوده ام و می گفتند که دو کرت
تا حجاز رفتم کسی که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتم و میفرمودند این آیه که ابراهیم
علیه السلام گفت رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِن
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احیائی شود
و می گفتند این آیه لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بآن آیت که انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
مناقض نیست زیرا که دران آیه سبب خوف و حزن از اولیا می نسبت و نهایت
الوهیت و صفت جمالی حق ست و درین آیه نسبت بنده و در آیه فمن یکفر
بالطاغوت ویؤمن بالله مراد از طاغوت ما سوی حق ست سبحانه و میفرمودند
روزه ما نفی ماست و نماز ما کانك تراه است و این بیت از ایشان باین [illegible] شود
تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز + نی کار کنم نه روزه داره

نمت

ور بے تو بوم نماز من جملہ فجار + چون با تو بوم فجار من جملہ نماز + ومعنی آنست
کہ بعد از وصول بمقصود معلوم مے شود کہ طاعتے کہ لائق حضرت باشد
نمی توان آوردن کہ ما قدروا اللہ حق قدرہ ای ما عظموا اللہ تعالی حق تعظیمہ
ومیفرمودند کہ اگر یار بے عیب خواہی بے یار مانی و این بیت می گفتند
بیت بندہ حلقہ بگوش ار ننوازی برود + لطف کن لطف کہ بیگانہ شود
حلقہ بگوش + و می فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از فنا دست میدہد
تا بشریت غالب ست میسر نشود و این بیت میگفتند بیت ساقی
قدحے کہ نیم مستیم + مخمور صبوحے الستیم + ما را تو بما ممان کہ تا ما +
با خویشتیم بت پرستیم + لک الحمد یا ذا الجلال والاکرام
علی التوفیق والاتمام والسلام

تمت

تمت الرسالة الانسية من تصنيف

مولانا محمد یعقوب چرخی

رحمہ اللہ

تعالی

رسالهٔ قدسیه من کلام خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرمودهٔ خواجه علاء الدین عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند قدس الله سرهم
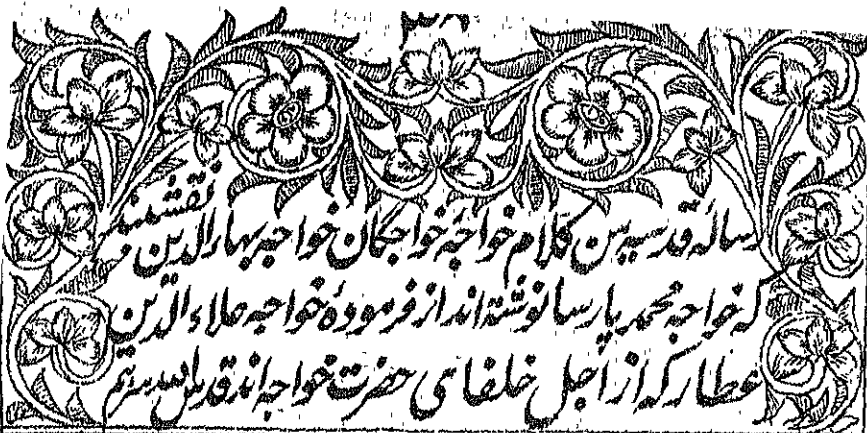
بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و منتهای شکر و سپاس بی اندازه و قیاس حضرت پادشاهی را اجل ذکره که طالبان وصال و مشتاقان جمال او را دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود اوست ع تو ببد و بشناس او را نی بخود + راه از و خیزد ببد و نی از خرد + تلطف با ولیائک فعرفوک ولو تلطفت باعدائک لما جحدوک + و صلوات متعالیات و تسلیمات متوالیات حضرت نبوی را صلی الله علیه وسلم که جمیع انبیا را پیشوای بحق و همه اصفیا را رهنمای مطلق ست ع خواجهٔ کونین و سلطان همه + آفتاب جان و ایمان همه + و خلفا و احباب او و بر محبان و بر آل و اصحاب و متابعان او اجمعین الی یوم الدین و بعد این کلمهٔ چند یست از انفاس نفیسه و کلمات متبرکه حضرت عالیه صدر مسند ارشاد و هدایت جامع نعوت و خصائص ولایت

ملاز مان قطب اہل تحقیق و عرفان مظہر صفات ربانی
و مصدر اخلاق سبحانی آنکس که گشت بی کبر و ریا و کینه
نور قدسی رارخش آیینه + وان لقاست او جواب هر سوال
مشکل از وی حل شود بی قیل و قال + و علی تفنن واصفیه
لحسنه یفنی الزمان و فیه ما لم یوصف + اردت له
مدحا فیما من فضله + تاملت لاجل عنها و قلت + اعنی
قدوة العارفین لسان عیون المحققین وارث الانبیاء والمرسلین
شیخنا و سیدنا شیخ بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف
بنقشبند قدس الله تعالی روحه و طیب مشهده و نور ضریحه
و نفعنا بمحبته والاقتداء بسیرته و شمه البیت از لطائف معارف
که در خلال اقوال در مجالس صحبت علی الدوام فی اللیالی والایام
بر زبان مبارک خویش میگذرانند و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظ
البخاری وفقه الله سبحانه لما یحب و یرضا بعضی آن کلمات قدسیه
را از سر صدق و ارادت به نیت تیمن و استرشاد در قلم می آورد
و اکنون بامر و اشارهٔ اعزه و دوستان متعنا الله تعالی
بلقائهم و ادام برکته بقائهم حرفی چند از ان انفاس
برای تبرک و استیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان صادق
و محبان محقق باستماع آن کلمات انتفاع گیرند چنان بود که گویا
شرف مجالست صحبت ایشان دریافته اند و از ایشان سخن شنیده اند

ذکر احوال و مقامات شریفه و کرامات و آثار عجیبه

که از مبدای تا منتهای ایشان گذشته است و اکثر من ان یعد

وتیغی ست اگرچه درینوقت قوی درخورست ولپسندیده تا از نسیمات
ریاض احوال عجیبهٔ ایشان شمه بمشام جان طالبان صادق برسد
ودلهای وجانهای ایشان را ازان استراحتی حاصل باشد و بحسب
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در ذکر آن امید وصول بفضل الٰهی
ونزول فیض نامتناهی باشد اما درینوقت بدین مقدار اختصار
افتاد ❁ حدیث معجز تبریز و شمس دین کم گوی + که نیست درخور او
گفت عقل سودائی + خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را + که هست
برتو موکل غیور لا ابالی + و خود سخنان این طائفه که از ذوق وحال
نه از حفظ و قال بتحقیق چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقد الله اکبر
وبرهانه لاظهر ست و یقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان
این طائفه بحاصل آید قوی واعلی بود از یقینی که بمشاهده خوارق
عادات باشد ازینجا گفته اند ❁ موجب ایمان نباشد معجزات
بوی جنسیت کند جذب صفات + معجزات از بهر قهر دشمن ست
بوی جنسیت پی دل بردن ست + و چون سخنان این طائفه از تجلی
کلام الٰهی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان نتوان آورد یکی
از کبرا میگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملک
وادار تشریفا و تنویها بانفاسه الفلک و باینهمه بعضی
از منکران قرآن را اساطیر الاولین خوانند یضل به کثیرا ویهدی
به کثیرا پس سخنان این طائفه کنیل مصر ماء للمحبوبین و بلا علی المحجوبین ست

❁ هرکرا افسانه بنمودا افسانه است	وانکه دیدش نقد خود مردانه است
آب نیل ست و بقبطی خون نمود	قوم موسیٰ را نه خون بود آب بود

دشمن اینحرف این دمدم در نظر | شد مثل سرنگون اندر سقر
گر تو مردی رازجوئی رازجوی | جان فشان وخون بگری بازجوی

بقدر تصفیه دل از علائق وعوائق وشواغل وبر مقدار تأمل بسیار
در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره بلکه فهم معانی خفیه میگردد وجمال
فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان اینطائفه که از عالم علم وراثت
وعیانست نه از علم دراست وبیان از طوریست که هر چند از آن
طور بلسان علم وعبارت یا بلسان ذوق واشارت سخن گفته‌اند
بحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانسته‌اند گفت
وما قدروا الله حق قدره وما زادهم بیانهم غیر ستره فان الاعراب
عنه بغیر ذائقة ستر والاظهار بغیر واجد لا اخفاء و مقصود
گویندگان جز تنبیهی وتشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب
طالبان را قوت دهد وهمت ایشان را قوی گرداند تا اگر کسی را
در سر پنداری بود درهم شکنند تا فضل دیگران واخلاص خود ببیند
سخن بعضی از مشایخ است قدس الله تعالی ارواحهم لا تزن الخلق
بمیزانک وزن نفسک بمیزان الصدیقین لتعلم فضلهم وافلاسک
شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله روحه دعا میکرد ومیفرمود الهی
کار تو بعلت نیست مرا از این قوم گردان یا از نظارگیان این قوم
گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم نظم گر نیم مردان ره را هیچکس
ذکر ایشان کرده‌ام اینم نه بس + گر نیم زیشان از ایشان گفته‌ام +
خوش دلم کین قصه از جان گفته‌ام + شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب
یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون

این طائفه روی در مقام نقاب آرند چکنیم تا بسلامت مانیم فرمودند
هر روز از سخنان ایشان بخوانید و یکی از صدیقان پیغمبر با یکسی باید که
ازو گوید تا من شنوم یا من گویم و او شنود اگر در جنت گفتگوی
او نخواهد بود مرا با جنت چه کار اقتباس جذوات مواجید از انفاس طیبه
ایشان توان کرد و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا

گر ندارم از شکر جز نام بهر / این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کاروان گردی رسید / قسم من زان رفتگان دردی رسید
لفظها نسبت باو قشرست لیک / پیش دیگر فهمها مغزست نیک
آسمان نسبت بعرشش آمد فرود / ورنه بس عالی ست پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگرچه قصیر المبانی است کثیرة المعانی است و بتقلیل
یدل علی کثیر والجرعة تنبئ عن الغدیر قدوة الابرار شیخ بزرگوار شیخ
عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق
التفسیر و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم و نفعنا بهم
در کتاب طبقات از هر یک از ان مشایخ کبار بمقدار بیست سخن و
کما بیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و اهل بینش
و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگوار گردانیده اند
و دران چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس
سیر و سلوک بران است کرده اند و لنا فیه اسوة حسنة
فی تقلیل الکلام مع الدلالة علی المراد و حاصل آنکه

در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی

افتد اولی ترین آن بود که آن شرح باستعانت واستمداد از کلمات مشایخ
وانفاس نفیسه اہل اللہ باشد فان کلام المشایخ یفسر بعضہ بعضا
ودرمیان دو سخن که شرح ومشروح دائره درخط کشیده شود تا فصلی باشد
بر مبنی از وصل زیراکہ ؎ جمله معشوقست وعاشق پردهٔ + زنده معشوقست و
عاشق مردهٔ + واین ضعیف درخود نمی بیند که برینمعنی اقدام نماید اما بحکم اشارهٔ
شریفهٔ قدوهٔ اہل اللہ صفوهٔ اصحاب الانتباه سند ارباب الطریقه موضع رموز اہل الحقیقه
اسوه طلاب الیقین خدمت خواجهٔ علاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المشتہر
بعطار اطال اللہ تعالی مدة حیاته وافاض علی المسترشدین انوار برکاته درین فرصت
در املاء این مجموعه شروع افتاد اگر بدو همت ونظر قبول ایشان زیاده گردد نظم
این سخن را چون تو مبدأ بوده + گر فزون گردد تواش افزوده + دیده غیب چو غیب است
اوستاد + کم مبادا از جهان این دید وداد + شرح توحیف ست با اہل جهان + همچو راز
عشق باید در نهان + لیک گفتم وصف تو تا ره برند + پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند +
باشد که درین گفتن ونوشتن وجود این ضعیف درمیان نباشد واین جمع وتالیف
برکت دعوات صالحه صاحب نظران سبب درجات قربت گردد وبه سبحانه الحول
والقوة فمن تلك الکلمات القدسیة مسلمانی وانقیاد احکام ورعایت تقوی وعمل
بعزیمت ودور بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور وصفاست ورحمت ست
وواسطهٔ وصول بدرجات ولایت بمنازل ومقامات شریفهٔ اولیاء اللہ از پرورش
این صفات میسر شد آنچه حضرت خواجهٔ ما قدس اللہ روحه درین کلمات فرموده اند
اشاره بآن نفسی ست که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس اللہ تعالی روحه رسیده است در مشاهده وواقعه که حضرت خواجهٔ ما را
قدس اللہ تعالی روحه واقعه بوده است در مبادی جذبات وغلبات احوال ایشان

و این واقعه دران شب بوده است که بسه مزار از مزارات متبرکه رسیده اند. دران سیر و جذبه
مزار متبرک که در نواحی بخاراست و منسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است
از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است
و امر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه ما قدس الله سرهما دران واقعه این بوده است که قدم
در عزیمت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنت کنی و از بدعتها اجتناب نمائی
و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد و حضرت خواجه
ما قدس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امرها و وصیتها عمل میکردند
و بعنایت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند و بموجب آنکه
دران واقعه مامور بوده اند بعمل بعزیمت بذکر علانیه عمل نکرده اند و بواسطه عمل به آن وصیتها
ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصه شرح آن واقعه و سائر احوال و کرامات غریبه
ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از اعزه اصحاب و خلص احباب نفعنا الله ببقائهم
و ابقاهم و اوصلهم بجمع و تالیف آن قصد می نموده ان شاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه
و اجملها تمام گردد و بعد که نشر آن مقامات گوشها و زبانهای محبان و مخلصان
منور و معطر شود و حضرت خواجه ما را قدس الله روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی
از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سماسی است که ایشان از خلفای حضرت عزیزان
خواجه علی رامیتنی اند و ایشان از خلفای خواجه محمود انجیر فغنوی اند و ایشان از خلفای
خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله تعالی ارواحهم و نسبت ارادت و صحبت و تعلیم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشان را
بخدمت امیر سید کلال رحمة الله علیه که از خلفای خواجه محمد بابا مذکور است و نسبت تربیت
حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه
عبد الخالق غجدوانی است قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه ازان در بیان آمده و حضرت خواجه

عبدالخالق غجدوانی از خلفاء امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف همدانی اند و امام ابو یعقوب
همدانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابو علی فارمدی طوسی ست که از کبار مشایخ
خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان ست و شیخ ابو علی
فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی ست نسبت
ایشان بسه واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی می پیوندد و دیگر نسبت شیخ
ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی ست که پیشوای مشایخ
و قطب زمان خویش بودند و چون دران عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان
راه و سالکان طریق انتباه اند بسیار می بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل اعز من الکبریت الاحمر
گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از انکه در صحبت و متابعت
یکی از کبراء دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضهٔ بشریت بواسطه
تسلیم تصرفات آن مقتدا بکلی بیرون آمده بودی بسی از کاملان مکمل دیگر بنظر تربیت
و قبول یافتندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم
و معارف احوال ایشان اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن
متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه
اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر زیرا که
مشایخ که مقتبسان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار بواطن ایشان را
اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطهٔ آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنوره
من یشاء و از ینجاست که همه مشایخ را اتفاق ست که معروف کرخی را قدس الله تعالی
روحه که سلسلهٔ اکثر مشایخ باو می پیوندد انتساب در علم باطن بدو طرف ست یکی بداود
طائی ست قدس الله تعالی روحه که نسبت او درین معنی بحبیب عجمی ست
و او را بحسن بصری ست رضی الله عنه و او را به امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر معروف کرخی را انتساب در علم باطن به امام علی بن موسی رضا ست رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام موسی کاظم رضی الله عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه وطریقهٔ ایشان طریقهٔ ائمهٔ اهل بیت آبا عن جد رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور ست وسلسلهٔ ائمهٔ اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرا است رضی الله عنهم بیانا لعزتها ونفاستها وتعظیما لشانها سلسلة الذهب نامند وشیخ ابو الحسن خرقانی را انتساب در تصوف بسلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی ست قدس الله روحه و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابو یزید ست و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید بمدتی بوده است وشیخ ابو یزید را انتساب به امام جعفر صادق ست رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت امام جعفر ست رضی الله عنه وبنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابو یزید بعد از وفات امام جعفر ست رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن به دو طرف ست یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا حسین بن علی را به پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین دیگر امام جعفر را انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست رضی الله عنهم و قاسم بن محمد از کبار تابعین ست و از فقهای سبعه است که در میان تابعین مشهور ست و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلمان فارسی ست رضی الله عنه و سلمان فارسی با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تشریف سلمان منا اهل البیت

انتساب در علم باطن بابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بعد از انتساب بحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم وهمچنین اہل تحقیق برآنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقدم بوده اند ہم بنسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریقه
شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب
در ہر عصری الی یوم القیمه در مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق ست
رضی الله عنه وآن سه دیگر از اوتاد که فروتر از قطب اند در ہر زمان نائب مناب
آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت
امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال ایشان و صفت و حالت
ایشان اند وآن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان ست که بهم یقوم
الارض وبهم یرزقون وبهم یدفع البلاء عن اهل الارض وبهم یمطرون
در ہر زمانی نائب مناب آن شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اواخر حیوة خطبه فرمودند و در آن خطبه چنین
گفته اند اما بعد قال الله عز وجل اتخذ صاحبکم خلیلا ولو کنت متخذا احدا
خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل
اتخذ ابراهیم خلیلا وموسی نجیا واتخذنی حبیبا ثم قال وعزتی وجلالی
لاوثرن حبیبی علی خلیلی ونجی ومضمون این دو حدیث آنست که اہل بصیرت
وارباب تحقیق گفته اند خلت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محبی واین معنی مراد
در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب محبوبی ومراد اینمعنی ست در حدیث اول
و هیچکس را با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شرکت نیست لهذا
مقام محمود مشعر باین نهایت ست و مبنی باین درجه کمال ست وآنکه فرمود صلی الله

علیه وسلم اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابوبکر را بودی دلیل ست
بر آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بحسب ولایت و علم باطن که علم بالله ست اکمل و افضل
و اعلم و اعظم اولیا است بلکه افضل همه صدیقان ست بعد از پیغامبران صلی الله علیهم تحقیق اکبر
ست وکبرای اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجماعیست و این معنی
بکلی دفع خیال کسانی می کند که بر خلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تاویل
بوجه دیگر می کنند و از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سره
درین محل و از بیان سلسلهٔ مشایخ قدس الله ارواحهم معلوم گردد که ایشان را
طریقهٔ اویسیان بوده است و بسیار از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکور اند
اویسی بوده اند و معنی اویسی اینست که حضرت شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله روحه
گفته اند که قومی از اولیاء الله عز و جل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبرای حقیقت
اویسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیری نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حجرهٔ عنایت خود پرورش میدهد بی واسطهٔ غیری چنانکه اویس را
داد رضی الله عنه و این عظیم مقام بود و بس عالی تا کرا اینجا رسانند و این دولت
بکه روی نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار
از مشایخ این طریق را در اوان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ
بزرگوار شیخ ابو القاسم گرگانی طوسی را که سلسلهٔ مشایخ ابو الجناب نجم الدین الکبری
قدس الله تعالی ارواحهم بایشان می پیوندد و از خلیفهٔ شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ ابو الحسن
خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی اویس اویس
در طریق سلوک ارواح مقدسه وسائط اند در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی
اما در طریق جذبه که طریق وجه خاص ست هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر
لا اله الا الله توجه بوجه خاص ست که ضروری همه موجودات ست و التجا و اعتصام

بصفت تبوبیت ست چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل

بادشاها دل بخون آغشته ایم — پای تا سر چون فلک سرگشته ایم

گفته من با شمایم روز و شب — یک نفس فارغ نباشیم از طلب

چونکه با لطفت چنین همسایه ایم — لطف تو خورشید و ما چون سایه ایم

چون بود دبان بخشش بی سرپایگان — گر نگهداری حق همسایگان

رهبرم شو زانکه گمراه آمدیم — دولتم ده گرچه بیگاه آمدیم

هرکه در کویت بدولت یار شد — در تو گم گشت وز خود بیزار شد

مبتلای خویش و حیران توام — دردمند و رنجه هجران توام

نیستم نومید و هستم بی قرار — بو که در گیرد یکی از صد هزار

چون سالک را بهره و صفت جلال و جمال پرورش و بهره جلال او را جمال بود و جمال او را جلال باشد و را استیلای خوف رجا بود و در غلبه رجا خوف باشد و در آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود و آن نظر سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه بر مرید ابوتراب نخشبی نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهره و صفت پرورش یافته بود او را قوت کشیدن بار آن نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشریت او متلاشی نگشتی وقتی با محمد زاهد که درویش صادق بود در صحرائی بودیم بکاری بیرون آمده و تیشه ها با بود حالتی پدید آمد تیشه ها را گذاشتیم و روی در آن بیابان آوردیم و با همدگر از هر نوع سخن میگفتیم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و فدا میرفت او گفت فدا تا چه باشد گفتم تا غایتی که اگر درویش را گویند ترا می باید مردن فی الحال بمیرد درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او

بعد از مفارقت روح بیفتاده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پا سوی قبله
از چاشت تا نیمروز و در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود
از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم و در نزدیک آنجا سایه بود
زمانی در آن سایه در تحیر نشستم و باز از آنجا بنزد وی آمدم و در روی وی نگاه کردم
رنگ او از اثر گرمی هوا سیاهی میزد حیرت من زیاده شد ناگاه در آن حالت الهامی
بدل من رسید که بگو محمد ز اهد زنده شو سه بار این کلمه را گفتم اثر حیوة در وی ظاهر شدن گرفت
و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل باز آمد بخدمت
امیر سید کلال رفتم و آن قصه را با ایشان عرض کردم چون در اثنای قصه گفتم روح
از بدن او مفارقت کرد و من متحیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چرا در آن حالت نگفتی
زنده شو گفتم الهامی بدل من رسید تا چنین گفتم وا بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پیدا شدن
هر دو صفت جمال و جلال سالک را وقتی بود که بحقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن
بمحبت ذاتی سالک آن بود که جهات صفات متقابله محبوب همچو اعزاز و اذلال و ضرر و نفع نزدیک
سالک یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند یعطی الحق سبحانه المحبوب من اولیائه
فی الدنیا ما کان یعطی اهل الجنة فی الآخرة وهو قوله کن فیکون فتلک الکلمة صورة الارادة
الکلیة و در صفت این مقام ست آنچه گفته اند

سید بحق آرزوی متقین	نظم چون چنین خواهی خدا خواهد چنین
تا که کان الله پیش آید جزا	کان الله بوده در ما مضی

اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضای آن کند که آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانه و تعالی گرداند
و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازد و بشناسد که آنحضرت تبعیت را نشاید و
اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید چه بسا

چون لدن ولی راست قدرت از اله	تیر جسته باز گرداند ز راه

ونیز گفته اند که اولیاء الله در وقت ظهور مثل این صفت عیسوی المشهد باشند
یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطهٔ روحانیت عیسی باشد علیه الصلوة
والسلام سلطان العارفین ابویزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک
او سپرده شد از کشته شدن آن مورچه متألم و متأثر گشت الهامی بدل او رسید
که دران مورچه دم در دم او در دمید مورچه زنده شد دران حالت ابویزید عیسوی
المشهد بودند ونیز گفته اند که کاملان اولیاء الله را نصیب تمام ست از نور حیوة حقیقیه
که صفت ذاتیه جناب احدیت ست و عکسی ازان بر فطرت سایهٔ انسانیت یافته
است ایشان اند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت
که تغیر کنندهٔ آن فطرت ست خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقیه
بهرهٔ تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال
مخفیهٔ خلق مطلع می شوند بطریق فراست و از مطالعهٔ سیآت و اوضاع بدنیه آن معانی
مخفیه را ادراک می کنند و دیگر هم باین نور حیوة حقیقیه که نور الهی ست دلهای
طالبان مستعد را زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقیه شریف تر ست
از زنده بحیوة حسیه اما زنده گردانیدن بحیوة حسیه و مظهر احیای حسی شدن کمتر ست
وقوع وی در میان اولیاء الله و عظیم تر ست در نفوس خلق بدان التفات نمودند
منها همه دور افتادگی های خلق از انست که خود را دور می اندازند و باختیار بار خود
زیاده می کنند و گرنه قصور در فیض الهی نیست خدمت امیر سید کلال تمثیل می نمودند
می فرمودند که تا تم تعلقات دور نشود کوزهٔ وجود شایستهٔ آن نشود که او را در خمدان
درست در آرند و باز چون کوزه ها را در خمدان تصرف در آورند بعضی ازان خمدان
درست بدر می آید و بعضی شکسته و این بنسبت ظهور ارادت ازلیست و با
این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم امیدی هست که دیگر بار او را آورده سازند

و با گلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و بار دیگر بحدادن برند تا باشد که این بار درست بیرون آید و بیقرار بودند که امید در آخر حیات سه شبانروز روی بقبله متوجه نشسته بودند و با کسی سخن نمی گفتند بعد از ان بسخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجه آن بود که شناخته شود که این در را القبول باز می کنند یا بر داولیا را امید را بحکم آیه لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیة هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه در افتاد گیها الی آخره بنا بر آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبعی کمتر می گردد وجود بشریت بیشتر نفی می شود و ازان نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاده میگردد زیرا که گفته اند

قرب حق دوری تست از بود خویش + بی زبان خود نیابی سود خویش

و بمقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در نهبر تقدیر او بیشتر می شود و بمقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطهٔ ترک اختیارها و خواستهای گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات قربت ترقی می نماید تا چون بدرجهٔ اعلی بی اختیاری برسد و او را بحقیقت هیچ خواستی نماند آنگاه از حضیض بشریت بذروهٔ عبودیت ترقی تواند بود و شایستهٔ آن تواند گشت که بتصرفات جذبات الوهیت او را بمرتبهٔ الفنا فی الاحد و البقا به برسانند که اول درجات ولایت خاصه اوست و منتهای سیر الی الاحد است و مبدأ سیر فی الاحد است عجائب این عالم را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیر الی الاحد غالبا بحکم سنت الٰهی شرط این جذبه است که در سیر فی الاحد است نه آنکه هر که علی القطع طلب کند یابد یا هر که سلوک

نه هر صدف که فرو خورد قطرهٔ باران		کنند به مقصود رسند لعلم
صدف بباید و باران و بحر و چندین سال		درون سینهٔ او گشت جای گوهر دانه
خلیل بطایع فناقی اسلی الحمی		هنوز نیست محقق که می شود یا نه

کثیر وا با الوصاون قلیل ‌‌ ‌ ‌ خواصان را اگرچه بیشی نبود
در هر صدصفی دُرستیی نبود ‌ ‌ ‌ ‌ در عمر بنا در آنچنان می افتد
وین دولت هر سینه گلیمی نبود ‌ ‌ ‌ ‌ و این سیر فی الله را مقام وصول

خوانند و در سیر الی الله سیر عاشق ست بمعشوق و در سیر فی الله سیر معشوق ست در عاشق و این سعادت بعد از فنا صفات بشریت و بی اختیاری حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی نباشد جز او و این بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم ولایت شیخ بود و تسلیم ارادت شیخ نردبان تسلیم احکام قضا و قدر ست چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات ولایت شیخ بیرون آید تتق عزت از پیش جمال حقیقت بگشاید و قاصد بمقصود و مرید بمراد رسد قال الجنید رضی الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق و منها اثر توجه بروحانیت اویس قرن رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علائق ظاهری و باطنی بود و هرگاه که توجه بروحانیت قدوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله روحه نموده شدی اثر آن توجه ظهور بی صفتی محض بودی و هر چند در آن توجه سیر افتادی هیچ اثری و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد و چون وجود در روحانیت در انوار حقیقت بی نهایت محو شود هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک ست از خویشتن بجوید جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نه بیند این سخن را وقتی می فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت میکردند و توجهات خود بارواح طیبه مشایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر هر توجهی را در بیان می آوردند گفته اند اولیا را الله مختلف اند بعضی بی صفت اند و بی نشان و بعضی بصفت اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند مثلاً گویند ایشان اهل معرفت اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید اند و کمال حال و نهایت

درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی ست که مقام بس بلندست و درجه بس شریف ست و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصرست و این سخنان نسبت بمتوسطان ست که ادراک بی صفتی می توانند کرد نسبت حال منتهیان که از ادراک قاصر اند

نظم

ذاتش اندر هستی خود بی نشان — برتر از علم ست و بیرون از عیان
چارهٔ جز جان فشانی کس نیافت — زو نشان جز بی نشانی کس نیافت
در نهان جوئی عیان آنگه بود — گر عیان جوئی نهان آنگه بود
آن زمان از هر دو بیرونست او — ور بهم جوئی چو بیچون ست او
هرچه خواهم گفت او زان برترست — صد هزاران طور از جان برترست
گو نه در شرح آید و نه در صفت — عجز از آن همراه شد با معرفت

وکمال این مرتبهٔ بی صفتی حضرت سید المرسلین راست صلی الله علیه وسلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبهم خوشه چینان خرمن سعادت او بیند و باستمداد از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه وسلم اشارت بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبهٔ بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تمکین بود و از صحبت قلب بصحبت مقلب قلب پیوسته باشد و بجمیع صفات و اخلاق الهی متخلق و متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی و نیابرین او را ابو الوقت گویند و از صفتی بصفتی باختیار خود انتقال تواند نمودن و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و ازین معنی گفته اند

لیک صافی فارغ ست از وقت و حال — صوفی ابن الوقت باشد در مثال
بسته برای جهان آرای اوست — حالها موقوف عزم و رای اوست

و منها حدیث اجمعوا وضوءکم جمع الله شملکم اشارت ست بآنکه وضوی باطن را با وضوی ظاهر جمع کنند

تا استقامت باطن بحاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمهٔ توحید
همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال است
و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال ست که امتثال امر و نهی خداوند است
و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز باستقامت افعال استقامت
احوال معلوم نمی گردد و رونده راه را هر آئینه روش و کوشش می باید تا کار او بجای
رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در کارهای
حق سبحانه و تعالی و عمل کردن بانچه او را معلوم شده است هرچه میگوییم از او از هم است
بآن عمل کنیم لم تقولون ما لا تفعلون کاری مشکل است فاذکرونی اذکرکم
ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد وست بدان هر آیتی که مذکور است و هرچه دیده شده
و دانسته شده همه غیریت و حجابست بحقیقت کلمهٔ لا آنرا نفی باید کردن و نفی
خواطر که شرط اعظم سلوک ست بی تصرف عدم در وجود سالک که آن تصرف عدم
از نتیجهٔ جذبهٔ الٰهیست بکمال میسر نگردد وقوف یعنی برای آنست آنرا آن جذبه
مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر
متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود دلیل بر
بی حاصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود و در اثبات
اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد آنکه خداوند جل ذکره در کلام مجید
میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق در معنی این آیه چنان باید دانستن
که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید وقتی عند الله میگردد
که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت
است دران عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبهٔ الٰهیست بدان وفقک الله تعالی
در تتمهٔ بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت روح الله ارواحهم گفته اند مقصود از همه عبادات

ذکر خداوندست عز و جل و بسعادت عظمی کسی رسد که ازین عالم انس و محبت حق سبحانه و تعالی بروی غالب بود و غلبهٔ انس و محبت او جز بدوام ذکر او عز و جل نبود و اصل مسلمانی کلمهٔ لا اله الا الله است و وی عین ذکرست و همه عبادات دیگر تاکید این ذکرست و روح نماز تازه کردن ذکر حق ست سبحانه بر دل بسبیل هیبت و تعظیم و مقصود از روزه کسر شهوات است تا چون دل از مزاحمت شهوات خلاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود و مقصود از حج ذکر خداوند خانه است و شوق بلقای وی و ترک دنیا و ترک شهوات و معاصی برای فراغت ذکرست پس مقصود از امر و نهی ذکرست و حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود و از محبت حضرت الهی بهیچ چیز دیگر التفات نماید و او را هیچ معبودی نماند که طاعت او برد جز حق سبحانه و تعالی و هوای معبودی نبود و علامت حقیقت ذکر آن بود که در وقت امر و نهی خداوند را عز و جل فراموش نکند و امتثال فرمان بجا آورد و اگر نه نشان آن بود که ذکر او جز حدیث نفس بیش نبوده است پس می باید که اساس همه طلبت بر ذکر بر توبهٔ نصوح باشد از جملهٔ معاصی ظاهری و باطنی به نسبت خلق و نسبت حق سبحانه تعالی که ذکر با وجود مخالفت مذکور را اثر حقیقی نبود و دیگر از شرائط است که در طلب صادق بود و در طلب و داعیهٔ سلوک راه او را کمال حاصل باشد تا هر چه او را سلوک مانع آمده مشغول گرداند از آن متوحش گردد و نفور شود و از وجود نیز گریزان شود تا از همه روی تواند گردانید و بشغول ذکر حق سبحانه و تعالی تواند گشت ٥

سیر آمده ز خویشتن می باید — برخاسته ز جان و تن می باید

و شیخ عطار قدس الله سره العزیز میفرماید

ذکر او ارواح را سرمایه است — ٥ یاد او مغز همه سرمایه است

تو ز ننگ خویش نا شسته دهی — بر شعور نامی او گوئی همه

و فائده کلی از ذکر آنگاه حاصل شود که از شیخ کامل صاحب تصرف تعیین گرفته باشد تا از آن تخم ذکر حقیقی که در باب

مستعد تلقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد ثمرهٔ ولایت بکمال حاصل آید
نورانیت کلمه بقدر نورانیت دل است و نورانیت دل بقدر زوال هوا است و شیخ
کامل هوا را منتزع نشود دل او را نورانیت تمام نبود و اول راه آن بود که صفات ذمیمه
نفسانیه را از باطن خویش بقدر وسع دفع کنند تا چون زمین دل از خار و خاشاک
طبیعت خالی گردد شایستهٔ آن شود که تخم ذکر دران پاشیده گردد اگرچه صفت ذمیمه
پیش تنها نبود جهد دفع آن نیز کند اگرچه اول در تصفیهٔ دل باید کوشیدن و بکلی
به تبدیل اخلاق مشغول نباید شدن زیرا که چون توجه بشرط حاصل آید و میسر افتد وقت
شود و تصفیهٔ دل دست دهد بامداد فیض حق سبحانه و تعالی چنانکه به تبدیل اخلاق
و تحصیل صفات دل میسر گردد که بعمرها بمجاهدت دست ندهد و چون این معنی بفیض
فضل حق سبحانه و تعالی بحاصل آید بی اعتدال و طریق صواب باشد هر چه او را از رفتن
راه مشغول گرداند از پیش بردارد زیرا که راه نتوان رفتن الا بدل فارغ و چون این
همه گرچه مشکل او چون مشکل کسی بود که طهارت کرد اکنون او را بامام حاجت بود
که با او اقتدا کند و آن سر راه و کامل تصرف است اینکه راه حق سبحانه تعالی پوشیده
است و راه های شیطان براه حق آمیخته راه حق یکیست و راه باطل هزار و لا تتبعوا

السبل فتفرق بکم عن سبیله نظم

نیست ممکن در ره عشق ای پسر

راه بردن بی دلیل راه بر ‌ ‌ ‌ رو بجو یار خدائی را تو زود
چون چنین کردی خدا یار تو بود ‌ ‌ ‌ گر ز تنهائی تو نومید می شوی
زیر ظل یار خورشیدی شوی ‌ ‌ ‌ وانکه در خلوت نظر بردوخته است
آخر آن را هم ز یار آموخته است ‌ ‌ ‌ خلوت از اغیار باید نه ز یار
پوستین بهر دی آمد نه بهار ‌ ‌ ‌ یار آئینه است جان را در حزن
در رخ آئینه ای جان دم مزن ‌ ‌ ‌ تا نپوشد روی خود را از دمت

دم فرو خوردن بباید هر دمست ✿ گر توانی ز خود بریدن
در کلام مجید در سورهٔ اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ✿ در پناه پهلوان باش

وهم درین معنی گفته اند ✿ در پهلوی راستین نشین تا بدل رسی + در پهلوی
چپش نیابی از هر که پرسی + و چون سعادت صحبت او را دریافت تصرف خود را
فانی کند و در باطن او هیچ تصرف نبود کار خود جمله باو گذارد و بداند که منفعت
در خطای مقتدا بیش از انست که در صواب او اگرچه وجه آن نداند حضرت خواجهٔ ما
قدس الله روحه میفرموده اند که یکی از فوائد مشورت با اهل دل مردم عزیز انست اگر در آخر
امر وجه صواب در انکار ظاهر شود وجود تو در میان نباشد و اگر خلاف صواب ظاهر شود
هم وجود تو در میان نباشد مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم از جملهٔ اذکار
ذکر لا اله الا الله را اختیار کرده اند حدیث نبوی چنین وارد است که افضل الذکر
لا اله الا الله وصورت این ذکر مرکب است از نفی واثبات وحقیقت راه بحضرت عزت
باین کلمه توان برد حجب روندگان نتیجه نسیان است وحقیقت حجاب انتقاش صور
کونیه است در دل و در انتقاش نفی حق واثبات غیریت است وبحکم المعالجة بالاضداد
درین کلمه نفی ماسوای حق سبحانه تعالی است وخلاص از شرک خفی جز از مداومت
وملازمت بر معنی این کلمه حاصل نیاید پس ذاکر باید که در طرف نفی جمیع محدثات را
بنظر فنا و ناخواستن مطالعه می کند و از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگر میکند و در
طرف اثبات وجود قدیم حضرت عزت را جل ذکره بنظر بقا و مقصودی و مطلوبی
ومحبوبی مشاهده می فرماید در هر ذکر در اول و آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را
بآن پیوندی می بیند بنفی آن پیوند را باطل میکند و باثبات محبت حق را قائم مقام
آن محبت میگرداند تا بتدریج دل از جملهٔ محبوبات ومالوفات فارغ شود و هستی ذاکر
در نور ذکر مضمحل گردد و علائق وعوائق وجود بشریت از و برخیزد و گفته اند بازداشتن

نفس در دقت ذکر سبب ظهور آثار لطف ست و مفید شرح صدر و اطمینان دل ست
و یاری دهنده است در نفی خواطر و عادت که آن بباز داشت نفس سبب حصول حلاوت عظیمه است
در ذکر و واسطه بسیاری از فواید دیگر و حضرت خواجه باقی قدس الله روحه در ذکر باز داشتن نفس را لازم نمی شمردند
چنانکه رعایت اعداد را لازم نمی شمرده اند اما رعایت وقوف قلبی را مهم تر دانسته اند و لازم
می شمردند زیرا که خلاصه آنچه مقصود ست از ذکر در وقوف قلبی ست و واسطه مطالعه
جمیع مکنونات و محدثات بنظر فنا و مشاهده وجود قدیم حق سبحانه بنظر بقا و باز رستن بمعنی
صورت حقیقت توحید در دل ذاکر قرار گیرد و چشم بصیرت وی کشاده گردد تا او را میان عقل
و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد از ان
بجائی رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانه نماند و ذاکر در ذکر
و ذکر در مذکور فانی گردد و چون بارگاه دل از زحمت اغیار خالی گردد و بحکم لا یسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن الی الحدیث جمال سلطان الا الله تجلی نماید
بر حکم دعوه اذکرکم مجرد از لباس حرف و صوت و خاصیت کل شیء هالک الا وجهه آشکارا گردد
و ذکر روح با ذاکر وجود او در بحر نا متناهی اذکرکم مستغرق و مستهلک گردد ه

ذکر کن ذکر تا ترا جان ست — پاکی دل ز ذکر یزدان ست
چون تو فارغ شوی ز ذکر بذکر — ذکر خفیه که گفته اند آنست

یاد کرد و باز گشت و نگهداشت و یادداشت مقصود از ذکر لسانی و قلبی
و نگهداشت که مراقبه خواطر ست یادداشت ست که مشاهده و فانی شدن
و ذکر خفیه است علی الحقیقة و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله تعلیم الف و باست تا ملکه
خوانائی او بحاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صادق قابلیت استعداد آن یابد
شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و بمرتبه یادداشت بی زحمت تعلیم الف
و با رساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یادداشت دلالت کردن

پیش از ذکر لسانی و قلبی بمنزلهٔ آنست که یکی پر و بال ندارد و او را تکلیف می کنند
و میگویند بپر و بر بام بر آی قطعه ما چه پری پریم سوی فلک + زانکه عرشیست
اصل جوهر ما + ساکنان فلک بخور کنند + از صفات خوش و معنبر ما + کل ابیات
شکر ما + دلبری با شدست و دلبر ما + ما همیشه میان گل شکریم + زان دل ما قویست
در بر ما + زهره دارد حوادث طبعی + که بگردد بگرد شکر ما + ذره های هوا پذیرد روح
از دم عشق روح پرور ما + وگفته اند حقیقة الذکر عبارة عن تجلیة بذاته سبحانه من حیث
اسم المتکلم اظهار الصفات الکمالیة و وصفا بنعوت الجمالیة والجلالیة و ذکر بی شرک
نفی آنکه نون دوست داهد در کلمه شهد الله انه لا اله الا هو آشکارا گردد تا از خود بشنود
نه از من و تو + لمن الملک الواحد القهار + روح در بدایت فطرت اگرچه حق سبحانه را
به یگانگی دانست اما بیگانگی نشناخت زیرا که شناخت از شهود خیزد و شهود از وجود
درست نباشد که شهود ضد و بعید است چون وجود روح پدید آید عین وجود او
دوگانگی اثبات گردد و شرح این اطنابی دارد و مقصود آنست که اشارت شود
بچیزی از معنی آنچه حضرت خواجه ما قدس الله سره فرموده اند در معنی اذکرکم و ذکر
حق سبحانه بنده را بتوفیق یاد کرده است بران مراتبی که ذکر راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل
و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل واسطه در عالم جسمانی و روحانی ست و روح را واسطه
در عالم دل و سر است و مرتبه سر نزد طائفهٔ اهل صدر برتر از مرتبه روح و قلب ست و نزد
طائفه برتر از مرتبه قلب و فروتر از مرتبه روح ست و بحقیقت سر عین روح و دل است
در نهایت مقام و هر یک چون در مقام خود متجلی گردند و بوصف غیریت متصف
باشند و آن صفت غیریت سر باشد بنسبت کسی که با آن نهایت دل و روح که ذکر
کرده شد نرسیده باشد و خفی روحی ست خاص حضرت که خاصان حضرت را دهند
ازایشان هم بر روح سنه تا واسطه گردد میان عالم صفات خداوندی و میان سر تا بواسطه

آن راه یابند بعالم صفات الوہیت مصراع که رستم را کشد هم رخش رستم + لا یحمل عطایا الملک الا مطایا الملک و ذکر در مرتبهٔ خفی تا بحقیقت ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای خانوادهٔ حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت فرموده‌اند یکی است زیرا که تا وجود جسمانیت باقیست و بمرتبهٔ فنا نرسیده است آن ذکر بحقیقت خفیه نیست سخن کهرا که لا تطلع علیه ملک فیکتبه ولا نفس فتعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا رسد اینجا بود که باطن او از نفی و اثبات نتواند بود و ذکر او اسد اسد شود اینجا بحقیقت ذکر او سر او رسد حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در بیان این معنی بسیار فرموده‌اند که حقیقت الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی الفضاء المشاهدة و مشاهده در تجلی ذات بود و مکاشفه در تجلی صفات و محاضره در تجلی افعال و مقصود از ذکر لسانی توجه کلیست بجمیع قوی روحانی و جسمانی بنا بنفی خواطر شود و باین توجه کلی از ما زیست و ما او هست باین ذکر بدل رسد و از زبان بدل باز مشتغل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی تجلی گردد و باطن بسید مرتبه تجلیات صفاتی و اسمائی در مقابل تجلیات ذاتی گرداند و اسد الموفق و کمال مرتبهٔ ذکر آنست که مذکور بدل مستولی شود مذکور ماند و بس همگی دل او دوست گردد و فرق میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد و آنکه همگی دل دوست گیرد نتیجهٔ محبت مفرط بود که آنرا عشق خوانند عاشق گاه همگی او را معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی بمعشوق نام معشوق را نیز فراموش کند و چون چنین مستغرق گردد که وجود خود را و هر چه هست جز خدا تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسد که واذکر ربك اذا نسیت غیره ونسیت نفسك لان تحقیق المذکور وشهوده لا یوجب نفی الغیر فاثباتك یثبت الغیریة فاثباتك یثبت الغیریة و چون بحقیقت این معنی رسد که خود را و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا و نیستی گویند و نهایت

سیر الی الله بود و اکنون با دل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بمبدأ
درجات ولایت خاصه رسیده باشد و ازینجا گفته اند قطعه چیست معراج فلک
این نیستی + عاشقان را مذهب و دین نیستی + هیچکس را تا نگردد او فنا + نیست
ره در بارگاه کبریا + و آنجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا
و اولیا و جواهر ملائک علیهم الصلوٰة والسّلام بصورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه
خواص حضرت الوهیت ست پیدا آمدن گیرد و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهده صورت
بدرجاتی ترقی کند که عبارت ازان نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین
گفتن فائده نیست که این راه رفتن ست نه راه گفتن اما مقصود اهل الله از شرح این
نوع سخنان ترغیب طالبان ست و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال
و کشف عظمت الٰهیت بر دل و غلبات اینحال دینی و عقبی فراموش گردد و احوال
و مقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و اندرین عین فنا
زبانش ناطق گردد و تن خاضع و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت و بی نشانی بود
نیخفیه فی کتبه الایه سه کس را ندهد ز تو نشانی + اینست نشان بی نشانی
و اگر کسی در ذکر باین درجه نرسد و این احوال مکاشفات وی را نبود لیکن ذکر بروی
مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلمهٔ توحید آن معنی که دران حرف نبود
و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بذکر و معنی او قرار گیرد چنانکه
دل را بتکلف بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر
آراسته گشت کمال سعادت را مهیا باشد هرچه درین جهان پیدا نباید
در آنجهان پیدا آید و چون زمین دل از خار وساوس دنیا خالی گردد تخم
ذکر در وی دولیعت نهاد اکنون هیچ نماند که باختیار تعلق دارد و اختیار
تا اینجا بود و پس ازان منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود

که این تخم ضایع نماند که من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و ذکر بر دوام کلید
عجائب ملکوت ست و قرب حضرت الهیست و ذکر بر دوام نه آنست که بزبان یا بدل
بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد ازانکه صافی گردانیده باشد
از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب
و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر
نزد بعضی غفلت ست که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف و پوست حقیقت فکر
باشد و دوام مراقبه دولت بزرگیست و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیست
و نیک دشوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت مراقبه
طریقیست موصل بحقائق و دوام مراقبه بی تقدیم قطع علائق و عوائق و صبر بر مخالفت
نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی
قدس الله سره العزیز فرموده اند که مبتدی بر فرائض و سنن اقتصار نماید و اوقات دیگر بذکر
بسر برد و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی ست و همان
خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید او را از تلاوت حاصل گردد با زوائد
دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفة المعانی و دقائق فهوم
و حقائق علوم و منتهی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته ست فاضلتر در وی کاملتر نماز
که عبادت تامه جامعه ست و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله
تعالی روحهما از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند باسناد خود که فرموده
سمعنا ان تلاوة القرآن افضل من الذکر و انگاه در تقویت این سخن فرموده
وجه نیک غواصی کرده است گوینده این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق
کردن فاضلتر ازان باشد که بکلام خود فان القرآن لم یخلق منذ نزل الی العباد
ولا یخلق ولا یتدنس فهو علی طراوته وطیبه وطهارته والکسوة الی نور عظیم

لایق بجناب المتکلم وهو الله عز وجل وذکر الذی یبعد کره العبد
مبتدعا من تلقاء قلبه من علمه بربه لا کسوة واگر کسی معنی قرآن نداند
باید که دل حاضر دارد در خواندن و نگذارد تا حدیث النفس او را بهر جانب برد و دل را
بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خدا ایست
عز وجل و صفت وی ست و قدیم ست اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا
شود هفت آسمان و هفت زمین را طاقت تجلی آن نباشد امام احمد حنبل رحمة الله
علیه میگوید خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یارب تقرب بتو بچه چیز فاضلتر گفت
بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نه یکی از کبرا میگوید
قدس الله ارواحهم کسی که دارو خورد و نداند که چه میخورد اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی
از قرآن بمنزله کوهیست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فنا میکند و آثار او را
دفع می کند و چون نور قرآن بنور دل مومن جمع شود نورانیت زیاده شود وجود بشریت
بیشتر متلاشی گردد خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحه فرموده اند که عمل ما
وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و خاتمه سوره حشر و خاتمه سوره بقره است بوده و
در جمله وظیفه سوره یس ست و حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه فرموده
فرموده اند که هرگاه سه دل جمع آید کار بسته [illegible] برآید دل قرآن و دل هفته سوره یس
و دل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب همدانی قدس الله روحه
که سلسله مشایخ خواجگان ما قدس الله تعالی ارواحهم بایشان می پیوندد چنین
فرموده اند طالب را باید که شب و روز را مستغرق کلمه لا اله الا الله گرداند و خواب
و بیداری بر گفتگوی وی نفقه کند دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها باز دارد و تیار
برین کلمه کند چه این کلمه علم لدنی و حکمت الهی بود و خدمت نفل رخصت بود هر روز و شبی

هر ساعت و لحظه پندارد که در لا اله الا الله نو مسلمان است از هر چه جز لا اله الا الله است
الا نماز فرض و سنت تبرا کند بکلی از چنان لا اله الا الله را لابد و ناچار داند و باقی را
بلا و محنت شناسد تهی گردد از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیرد بذکر لا اله الا الله در همه
حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی
کامل تر و شافی تر از قول لا اله الا الله نیست شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی
روحه گفته اند اتفق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید ما لم
یسلک طریق لا اله الا الله مدت قرینة باربعین سنة لا یصل الی حقیقة الا الله
و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحها فرموده اند کسی که
دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لا اله الا الله
بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه همواره دور می کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود
تازه میدارد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند جددوا ایمانکم بلا اله الا الله التحقیق
و منتهای اهل تلوین را مرتبه بندباست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت
میدارند باز مینمایند و اهل تمکین را مرتبه وزراست که حضرت سلطنت ایشان را نائب
مناب خویشتن ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده
پس اهل تمکین حال ایشان از زوال ایمن بود و هر گاه که خواهند باختیار از صفتی بصفتی
از حالتی بحالتی منتقل کردند اهل تمکین را نیز تلوینات احوال هست اما فرق است
ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه
اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تخفیف است این سخن از ایشان در وقت
غالبه الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان
کر طائفه از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بمیزان
ذکر بسنجید اگر موافق قانون شریعت بود بدان اعتماد نمایند و بظهور آرند و اگر نه بر آن

اعتماد نکنند یکی از کبرا قدس الله ارواحهم میگوید لا اقبل من قلبی الا بشاهدین
عدلین الکتاب والسنة و آن شام که عبدالله غجدوانی بما پیوست در آخر آن
دوازده سال بعد از واقعه که خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه در تربیت
یاد نموده بود و باد دران واقعه فرموده که خود را تشویش میده این زمان وقت اظهار آنچه
می طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد بظهور آمدن و بصحبت آنکس
خواهی رسیدن و قصه واقعه خود را تمام بگذارد و اظهار طلب کرد و بعد دران واقعه دیده شد
کلید را اندر بکنج خانه رسانیدند دریچه دران کنج خانه بیاد آمد بیان دریچه زیر
و قفلی کلید آن قفل بیاوردند و بمن بسپاریم گفتند مرا میل آن شد که قفل آن باشد یم اندکی بگشادم شعله عظیم
بیرون آمد با خویشتن گفتم اگر این در را حالیا تمام بگشایم کس را قوت این شعله نتواند بود
کلید با منست هر وقت که اختیار باشد بمقدار مصلحت می توان کشود و در صفت
اهل تمکین گفته اند از رق تصرف احوال آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت
ایشان بکلی برخاسته است هیچ سببی از اسباب تغیری و ضعفی بجمال ایشان راه نیابد
و هیچ چیز از مکنات سر ایشان را از مشاهده محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد
اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را تغیر
نتواند کرد چنانکه اهل تلوین و اهل تمکین را به ندباد و زرا تشبیه فرموده اند و ولی عزلت
و ولی عشرت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند و ولی عزلت اشرف ست بنسبت حال
و ولی عشرت افضل ست بحسب کمال و همچنین ملک مقرب اشرف ست از انسان
ناقص و انسان کامل افضل و اکمل ست از وی و آنکه در صحیح وارد ست در حدیث قدسی
وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و همچنین آنچه وارد ست در
حدیث قدسی دیگر در صفت ولی عزلت ست ان من اغبط اولیائی عندی
مومن خفیف الحاذ و آنچه دران حدیث دیگر وارد ست که رسول صلی الله علیه وسلم

و تقویت کن و لقا اهل الله بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید و ظهور کند پیشتر ست چه اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم می‌گردد و تا بی اختیار ایشان از غیب چه پدید آید و محبت یاران و اهل طلب را بنزدیک خداوند سبحانه و تعالی و نزدیک اهل الله تعظیم و نفاذ قولیست و برای اینست که یاد آورد در اذا رایت لی طالبا فکن له خادما ظهور داعیه طلب و لقی بزرگ ست زیرا که تا حق سبحانه و تعالی بصفت ارادت بر روح بنده تجلی نکند عکس ارادت الهی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه تعالی و طالب صحبت دوستان وی نگردد

جوینده از آن نه که جویان تو نیست		ور جویایی بدان ترا جویان ست

و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات ولایت شیخ کامل مکمل گردد تا بالعنایت خداوند عز و جل بمقصود رسد و بحصول پیوندد و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت طلب در وی بقا نیابد و منها طریقه اهل باطن کم دیدن و کم زدن و نیستی و افتقار ست و دید قصور اعمال و مشاهده نقصان اعمال و وجود بشریت بهیچ چیز چنان منتفی نگردد که بدید قصور یکی از حکمتهای که بنا بر آن زلت بر انبیا گذرانیده این بود حقیقت استغفار آنست که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهان ست بعد از آنکه وجود بشریت را اشتباه دائم البقامی آنرا در خود در یابد و در آن اندر و درماندگی از سر تضرع و در حضرت صمدیت جل ذکره بنالد تا حقیقت استغفار بود نظم

کز تو نیکی دیده ام وز خویش بد		خلق ترسد از تو من ترسم ز خود
نیست نفس ظلمسا خس دده		دولت در دسلا نیم دده

در گذرانیدن قصور بر اهل الله حکمت نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراض موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت شریعت بود یکی از حکمتها که در آن نفی وجود موسی بود علیه الصلوة والسلام

مرشد عملی الحقیقة جل ذکره هر یک از دوستان خود را نسبت بحال او تربیت می فرماید
و چون اولیا امت را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بهره ایست
هر آئینه از نسبت ولایت پیغامبران دیگر علیهم السلام نیز بهره بود و اولیا امت را
بهره از علم لدنی به نسبت مشرب خضر ست علیه الصلوة والسلام و به نسبت استعداد
از روحانیت او اگرچه اولیا رحمة الله علیهم بواسطهٔ صورت جسمانیت وقتی باشد که
عاقل باشند از آن استمداد اولیا امت را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی
از انبیا علیهم السلام می باشند و استمداد باطن از روح آن نبی منافی تبعیت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم نیست زیرا که همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبسان
انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم و مستمد اند
از باطن مقدس او صلی الله علیه وسلم ارواح همه در تحت احاطت روحانیت اوست و اهل
و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه معلوم و مفهوم گردد و آن
علم را بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب
در دل ایشان در اندازد قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم
بشهادت وجد و ذوق بود نه بدلالت عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت لهو کند
و سپاس دل گردد ... صفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و حسی
... صافی شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از لدن خویش بلدن حق سبحانه رسیده
و از آنحضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات تواند

کی شود علم چون ملائک گوی لا علم لنا	تا بگیرد دست تو علمتنا
گر درین مکتب ندانی تو هجا	همچو احمد پری از نور حجا
وا شناسد ابجد که اصلش ان سرست	زانکه هر فرعی باصلش رهبرست
بهر هر پری بر عرض دریا که پرد	تا لدن علم لدنی می پرد

ومنها نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در ملا وصورت تفرقه بیشتر ازان بود که در خلوت وصورت جمعیت بر مثال جوهریست که هرچند پوشیده تر بود جوهریت او صافی تر گردد ودرین معنی گفته اند ع از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش + اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان + حقیقت نیست که بحقیقت تحت اختیار نیست درین طریقه درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیت ست واگر نیت نبود چشم داشت نتیجه نبود وهیچ عملی نتیجه ندهد اگرچه در کسب اخلاق فقیر را از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بی چشم داشت نتیجه ندهد معنی آن حدیث ست که وارد شده است عن بعض الصحابة رضی الله عنهم ولدی الیقتا مرفوعا لا اجر لمن لا حسبة له حسبت واحتساب چشم داشت ثواب ونتیجه باشد واجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود وهم در عقبی وازینجا فرموده است ابوسلیمان دارانی قدس الله روحه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزاء فی الآخرة ومنها معلوم نیست که درچه صفت وارند وختم بر کدام صفت خواهد بود وگاهی ایمنی وگاهی اضطراب کاریست بی تدبیر وحیرتیست ضروری هرکس از کسب صفتی بکمال رسیده اند اما عاقبت کار همه متحیر بودتن در می باید دادن وتسلیم تصرفات غیب بودن وجود خود را بکلی بحضرت واجب الوجود جل ذکره تفویض نمودن که ابتدا ووسط معلوم ست اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت ست وبرچه حالت ست همه برین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانایان که ره بین آمدند	گاه بیگاه از پی این آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همره جان عجز وحیرت ساختند
در نهنگ این بحر بی پایان بسی	غرق گشتند وخبر نه از کسی
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه کمتر چیز ترک جان بود

دل و جگر از شستم یکبارگی	سرگشته ماندم چاره جز بیچارگی
چندانکه بجز خموشیم راه نیست	زانکه کس را زهره یک آه نیست

اولیای خدای عزوجل خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن همت
را از التفات بوجودی که طالب حظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشانده اند
بنابرین حزن و خوف را که سبب ظهور این دو صفت طالب حظ روحانی یا جسمانی است
زیرا که حزن بجهت فوات حظوظ بود در ماضی یا در حال و خوف بجهت فوات آن در استقبال
از ایشان برخاسته و این تشریف مر ایشان را ارزانی داشته که الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الآیه و تحقیقت درین زمان اهم ولایت
برایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که الفناء فی الله والبقاء به است
بعد از فنا مطلق بود از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی و با اینهمه مقام ولایت
اولیا خداوند را خشیت و هیبت و عظمت و جلال الوهیت بجای خوف و حزن تشبیه
است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده
و ازین معنی سید اولیا و سند انبیا صلی الله علیه وسلم فرموده است انا اعلمکم بالله
واخشاکم بالله و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه فرموده ان الانبیاء
والرسل صلوات الله وسلامه علیهم یامنوا المکر بعد البشری ولیس المکر عندنا
ما الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة خوف التحویل فهذا غیر
مامون فاذا امن و بشر امن فاما المکر الذی لا یتجوز امنه فاعظم شانا
ومنها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال
ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد اجازت
دعوت خلق بود و بلیغ سالک عبارتست از تفرقه جمع و فنا در وی و رسیدن
در سیر فی الله که مقام جذبه است و چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را از خود

مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و بمظهر صفت جذبهٔ الٰهی شده
لاجرم بصفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف وی تصرف
حق سبحانه باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است
در خلق بحق و ولی بحقیقت مظهر تصرف نبی ست و علامت صحت حال ولی متابعت او
نبی خود را و متصرف بحقیقت جز یکی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند جماعتی
از مقربان حضرت جلال آنانند که بعد از وصول بدرجهٔ کمال حوالهٔ تکمیل دیگران بایشان
نرفته است غرقه بحر جمع گشته اند و در شکم ماهی فنا مستهلک شده اند قباب غیرت و قطان
دریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود به دیگری کجا پردازند در ایشان
گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا توانند کرد این طائفه را از اوراق
طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را
از ایشان بربایند باز تصرفات جمال ازلی ایشان را از ایشان دهد و خلعت نیابت
پوشاند و حکم ایشان را در مملکت نافذ گرداند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از
استغراق در عین جمع و لجهٔ توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی
و مناصی ارزانی دارد تا خلق را بنجات و درجات دعوت کنند این طائفه اند
کاملان مکمل که بواسطهٔ کمال متابعت رسول صلی الله علیه وسلم مرتبهٔ وصول و حصول
یافته اند و بعد از آن در رجوع براثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت ماذون و مامور
شده اند قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی الآیة هر کجا
فرو مانده در ظلمت بیابان تحیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس جذوهٔ
ضوء احمدیه بانفاس طیبهٔ ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند

عیسی دمم و مسیح نفسم این نفس است ۔۔۔ هر دل که شنید این نفسم زنده شود

و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال انني من المسلمین و جعلنا

منهم ائمة يهتدون بامرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون در صفت ایشان گفته اند

گفته اند ای بساکو احد کزراه بر کنده انه — ای بسا وصف احد کاندر نظر بیهوده انه
این همه دعویت یعنی نی دعوی پیشتر — وی و وصد چند انکه دعوی کرده بنموده اند

ایشان شد اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب و درجات ایشان ومنها وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم و وجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات وجود فنا را تغیر نتواند کرد ومراد از وجود بشریت وجود طبعی اصلیست نه وجود طبعی عارضی عود وجود عارضی حقیقت فنا را زیان ندارد وآن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قطعه

موسی اندر درخت آتش دید — سبز تر می شد آن درخت از نار
شهوت وحرص مرد صاحبدل — همچنان دان وهمچنان انگار

حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب كما يغضب البشر وارضى كما يرضى البشر ناطق ست بصحت این معنی واهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله بمرتبه بقا بالله میرسند انچه می بینند در خود می بینند وانچه می شناسند در خود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود ست وفي انفسكم افلا تبصرون من عرف نفسه فقد عرف ربه الحديث مراد از وجود عدم و دوام این دو صفت ست ومراد از عدم آن صفت ست که گفته اند ه ز ذوق این عدم آمد جهان جان بوجود + زهی عدم که چو آمد وجود ازو افزود + ونیز گفته اند که این نه آن نیستی ست که او محرومی نام ست بلکه آن نیستی ست که همه هستیها در اغلام ست واول کسی که عبارت از حال فنا وبقا بدین دو لفظ کرد وطریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید لسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخراز بود قدس الله تعالی سره که از کبار ائمه واجل مشایخ اهل تصوف ست از مشایخ مصر بوده است ودر کتاب

طبقات مذکورست صحبت او با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم بوده و وفات وی در سنه سبعة و سبعین و مائتین
پیش از وفات سید الطائفه جنید قدس الله تعالی روحه به بیست و دو سال و در تجرید
و انقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی
گفته اند فنا عبارتست از نهایت سیر الی الله و بقا عبارتست از بدایت
سیر فی الله و سیر الی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن مالوف حظوظ البشریت
بکلی بیرون آید و در راه طلب توجه راست بحق بیارد و بادیهٔ هستی را بقدم صدق

بیکبارگی قطع کند تا بکعبهٔ وصال رسد — لقطع الیک یا منتهی حجی و معمری
ان حج قوم الی تراب و احجار — و سیر فی الله آنگاه محقق شود

که بنده را بعد از فنا مطلق که فنای صفات و فنای ذاتست وجود حقانی
ارزانی دارند تا بدان وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق
باخلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و
بی یعقل که ذات و صفات فانیه درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر خفا
در حشر ظهور برانگیخته شده باشد و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن
بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده و بصفات
ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخودی خود تصرف کند معزول کرده
و درین مقام هر آئینه بنده محفوظ بود در رعایت وظائف شریعت و اقامت
امر و نهی دلیل بکلی صحت حال فنا این بود اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه
مر حق را عز و جل بر وی است دلیل عدم صحت حال فنا این بود ابو سعید خراز قدس الله
روحه در [illegible] فرموده است کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل وساوس و هواجس نسبت
باکسی است که هنوز از مقام فنا نگذشته شرک ظاهر باشد خفی بود و بنسبت که بکسی که

به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود و سکرش از احساس
غائب گرداند و چون در مقام مشاهدهٔ ذات و صفات تمکین یافته بود از سکر حال فنا بصحو آمد
و غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم دل نبود و شاید که بعضی را اتفاق افتد و بعضی
را نی بلکه باطن وی غرقهٔ لجهٔ فنا بود و ظاهر وی حاضر آنچه میرود از احوال و افعال باشد
اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشند
و در عین مراد نامراد گشته مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی
و روحانی صافی کرده و رسیدن بمرتبهٔ فنا ایشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام
فنا موهبت محض ست و اختصاص الٰهیست و سنت الٰهی رفته است که از عطای
محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود هرآئینه رجوع نفرماید
و ازینجا گفته اند الفانی لا یرد الی اوصافه ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه
فرموده است ما رجع من رجع الا من الطریق وما وصل الی الله احد فلا یرجع عنه اینست
معنی سخن حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بشریت
عود نکند و مقام فنای مطلق اگر موهبتی ست اما ظهور این مقام بتدریج بحصول شرایط است
و شرط رسیدن بفنای مطلق توجه تام ست بجناب حق سبحانه بواسطهٔ محبت ذاتی و اجتناب
از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و مراد از فنا جهت بشریت و خلقیت و فنای این جهت
است در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنکه هرچه
اندر سلطان آتش افتد بقهر وی و صفت وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر
صفت آهن ست عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگردد ~ تو او نشوی
ولیکن ار جهد کنی + جائی برسی کز تو توئی برخیزد + راه علم و عقل تا بساحل دریا
فنا بیش نیست بعد از آن حیرت و بی نشانی ست و عجائب این ظهور را نهایت
نیست و احوال و جذبات سلوک در رسیدن معلوم نگردد ع عاشقی جز رسیده را نبود

وازینجا سبدا شهود عالم وحدت ووحدانیت بوده فالحق سبحانه یتجلی الکل من حیث
کون شیئ موجودا به معلول ما بنفسه لا من حیث ان له وجودا خالصا
اتخذ به فانه محال وبعدازرسیدن بدرجهٔ فنا فی الله وبقا بالله حکم تعین وتقیید
مطلقا از بنده مرتفع نشود و در مرتبهٔ بقا بالله در اتصاف بصفات ربانی او را تعینات
حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات ست قدس الله تعالی
ارواحهم میگوید الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة
وما سوی ذلک فمغالیط وزندقة وفنای فنا که درمیان اهل الله متعارف
است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد
تا در رویت جلال وکشف عظمت الوهیت وغلبات آن حال دنیا وعقبی
فراموش کرده واحوال ومقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل ونفس فانی گردد واز فنا نیز فانی گردد
واندر عین فنا زبانش بحق ناطق شود وتن خاضع وخاشع گردد ودر عین فنا
اینهمه حیرت وبی نشان بوده **بیت** کس می ندهد ز تو نشانی + اینست نشان
بی نشانی + فیحفیه فی کسه الآیه از حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه
سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده
گفته باشند اما بازگشت اینهمه دو وجه ست یکی فنا از وجود ظلمانی طبیعی ودیگر فنا
از وجود نورانی روحانیست وحدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق ست
که ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة وبعضی از کبرا قدس الله تعالی
ارواحهم همه دربیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوتان وقد وصلت
وگاه گاه حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی روحه دربیان این طریق وسیر
الی الله همه حجب را یکی بازمی آوردند ومی فرمودند حجاب تو وجود تو نیست
دع نفسک وتعال خود را بر در بجان وانگه در رو ست از تو تا دوست ره بسی نیست تو ئی

در راه تو خاشاک و خسی نیست تو ئی + و از ینجاست که بعضی کبرا قدس الله تعالی
ارواحهم فرموده اند لا حجاب الا الوجود ک و در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام که در
صحیح وارد است اماطة الاذی عن الطریق اماطة اذی اشارت بنفی وجود بشریت
است و وصول محبت بمحبوب که نهایت جمیع احوال شریف است بعد از فنا و بقای
مذکور صورت بندد و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم
تاختن آرد ظلمات حدثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود
اما بعد از بقاے وجود محب بمحبوب وصول تواند بود و وجود محب
که بقا یافته است بمحبوب از سطوات تجلی مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد نظم

در تو کجا رسد کسی تا نزود بپای تو | مرغ تو چون شود ولی تا نپرد ببال تو

فنا بدین معنی اہل وصول را در مشاہدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود

یحرق بالنار من یمس به | و من هو النار کیف یحترق

و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ملہیات
مر واصل را از مشاہدۂ محبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد و چه رجوع واصل
در احوال بمحبوب خود بود نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق گردد و نه خلق
حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه مخالطت خلق او را حجاب
حق سبحانه و تعالی گردد تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یکی را در مقام خود بحجاب
دیگری گردد و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود و در فنا باقی بود و
در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبهٔ وصول
را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را
نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پیوندد از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد
از آن مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بعد از ابد هی در آخرت نهایت آن مراتب

نتوان رسید اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم

اندر ره حق جهاد و سعی باید بود | تا جان باقیست در طلب باید بود
یکهم اگر هزار دریا بکشی | کم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر فی الله مقام بقا بعد از آن است و سیر عن الله بالله مقام تنزل است
بمبالغه مقفول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران مرسل
است صلوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
رمی و درین مقام تنزل در هر امری ایشان را رجوع بحق و استغفار دوام
لازم بود و اولیا را ازین مقام بتبعیت انبیا علیهم الصلوة والسلام
بهره بود چنانکه فرموده اند قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی
بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین
والله یهدی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین

رساله قدسیه من کلام خواجه خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند
که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه علاء الدین
عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند
قدس الله سرهم
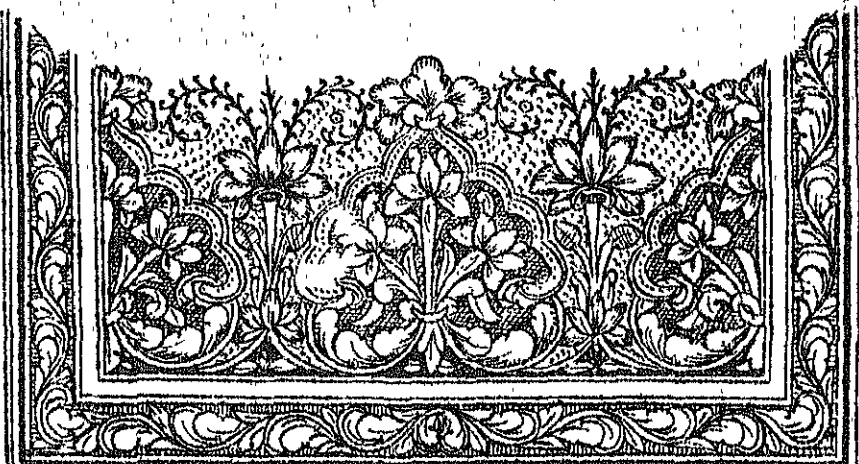
رسالهٔ نور وحدت تصنیف حضرت خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد

خلف حضرت خواجه | بسم الله الرحمن الرحیم | باقی بالله قدس سره

این رسالهٔ نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المتقین
عارف بالله خواجه عبید الله المعروف بخواجه خرد قدس الله روحه وافاض علی الطالبین
فتوحه شب جمعه مبارک روز عرس خواجه بهاء الحق والملة والدین المعروف بنقشبند قدس الله
تعالی سره العزیز سوم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع در اظهار این
اسرار واقع شد الحمد لله که حقیقت از آفتاب روشن ترست و جمال وحدت از مرآت
کثرت بهمه حال در نظر اما بعد این رساله از حقیقت تو بوئی ست اگر بچشم همت مطالعه
او فرمائی چنان دانم که از صورت بحقیقت برسی و دوئیه که هم از میانه برخیزد الهی سیاه
یکی از آنجا خیزد که بهره وا نزا وجهی بود و دیگری از قرب نشان دهد که گرداند آنرا نیز سببی باشد
حقیقت تو که بزبان این رساله با تو حرف میزند بر وحدت اطلاع دهد که آنجا نه بعد است
و نه قرب و چون وحدت طلوع فرماید بعد و قرب چنین وحدت باشد الهی سید

هر فرقه با فرقهٔ دیگر در نزاع و جدال ست مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند
اگرچه هیچکدام با ایشان یکی نیست ای سید اهل وحدت از مذاهب مختلفهٔ متضاده
و مشارب متنوعه متناقضه مشربی عذب لطیف روحانی و مذهبی جامع شامل حالی
وجدانی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذهب خاص مشربی مخصوص نیز باشد چنانچه
در گفتگو در آید و گفته شود که متکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان ای سید
وحدت باطن کثرت ست و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی ست ای سید
موجود یکی ست که بصورت کثرت موهوم می نماید ای سید ترا از وحدت بکثرت
آورده اند و از یگانگی بدوئی وانمودند بجهت حکمتی که او سبحانه داند و بندگان خاص
او نیز باعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری
و از آن حال اثری در تو پیدا نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت
بکثرت آورده بعد از آن چندی از بندگان را بی واسطه بخود آشنا کرده از کثرت
بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه
ایشان در کثرت وحدت میدیدند و ایشان را فرمود که بدیگران تعلیم این طریقه
نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که بران راه عمل کرده
و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست و از دوگانگی بیگانگی
رسید آن جماعهٔ بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت و طریقت ست
ای سید شریعت عبارت از فعلی چند و ترکی چند ست که آنرا در کتب فقهی بیان
کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق ست یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه
باوصاف حمیده که آنرا سفر در وطن نیز گویند و تعبیر بسلوک نمایند و آن در کتب
مشایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی بتفصیل مذکور ست و بعضی از آداب و اشغال
که مشایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت ست ای سید احکام شرعی که بنای آن

اثنینیت ست بخاصه موصل بوحدت ست و سر آنرا خدا داند و خاصان او
پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت اشارت ست بآنکه کثرت
عین وحدت ست بفهم ای سید نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن که موصل
بوحدت اند بخاصیت و ایصال آنها بوحدت وقتی ست که خالصاً قصد معبود می شوند
چنانچه شرط کرده اند و معنی قصد درین باب هر کس را بفهم در نگنجد و هر کس را تا ادراک معنی بخاطر
رسد اما آنچه طالب وحدت را ضروریست آنست که تصور کند که نیت کردم که
نماز گذارم یا روزه گیرم مثلا برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که ادراک کرده ام
و میخواهم که بوسیلهٔ این عبارت وحدت که عین احد ست ظهور نماید ای سید
عابد اوست و معبود اوست عابد ست در مرتبه تقید و معبود ست در مرتبه
اطلاق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه ست و موجود نیست مگر یک
حقیقت که هستی صرف ست بفهم ای سید چون نیک نگری اخلاق ذمیمه که رفع آنها
در طریقت واجب ست همه مبنی و مشعر ست از بیگانگی و دوئی و اخلاق حمیده
که تحصیل آنها لازم همه مجرد و معلم ست از اشیا یگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست
از شریعت و طریقت اگرچه سر ایصال در اول ورا معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی
نمایند بشرط مناسبت غالباً بفهم چنانچه اشارتی کردیم بآن ای سید اینهمه اشغال
اذکار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع
اثنینیت موهومه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق ست و کثرت که خلق ست
جز وهم و خیال نیست و بتحقیق وحدت ست که بصورت کثرت می نماید و یکی ست
که بسیار در نظر می درآید چنانچه احول یکی را دو می بیند و چنانچه نقطهٔ جواله بصورت
دائره دیده می شود و چنانچه قطرهٔ باران نازله بشکل خط در نظر درآید پس وحدت
عین کثرت ست و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت ست همان در وحدت ست

بذات و صفات خود و در افعال و آثار ای سید عارفی رفیع المرتبه‌ای فرمود که درویشی
هیچ خیال هست یعنی غیر حق در دل نماند الحق خوب می فرمود ای سید چون حجاب
جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخیال باید کرد و شب و روز در خیال وحدت باید بود ای
سید اگر سیادت میخواهی واحد شو و واحد باش و واحد شدن آنست که توهم از دوئی بر آئی و واحد
بودن آنست که به وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقهٔ خاطر و غم و اندوه همه از دوئی
است چون دوئی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد و چنانکه تا ابد بهیچ غم مبتلا نگردد و در دو جهان
آسودگی حاصل شود چه آسودگی در عدم هست ای سید چون بتحقیق توحید برسی و وحدت
صفت تو گردد دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ تغیر نکرده است همان نسبت است
که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکیست ای سید
دانشی پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیچ آب و آتش زائل نگردد و از ازل تا ابد حق
موجود است و بس هرگز دیگری موجود نشده و توهم باطل اعتباری ندارد زید را بیماری
پیدا شد که خود را عمرو دانست و از مردم اوصاف زید شنیده در طلب وی شد چون بعلاج‌ها
خوب بیماری او رفع شد عمرو هیچ جا نبود زید بود و بس همه غم و قصه هیچ نمود چون بمنزلگاه
رسیدند خود را هیچ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت‌های خود دید آنست این حقیقتها
چیزهاست بعد از آن بآن صفتها خود را نمود و آن عالم است اینجا غیر کجاست و غیر کجا
موجود شد ای سید چون حقیقت کار اینچنین واقفست و معلوم تو شد که قرب و بعد
و مساوات همه از توهم است که دوری بود تا نزدیکی حاصل شود که جدائی داشته تا پیوستگی
پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که عین وحدت است هیچ چیز نیابی
بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جسمی و هیچ جنسی چه نبارجی و چه ذهنی و چه وهمی بهم نرسد
که غیر او بود همه اوست و اوست همه ای سید هرچه در ادراک می در آید او است
و هرچه در ادراک نمی در آید هم اوست آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق
اوست مقید اوست کلی اوست جزوی اوست منزه اوست مشبه اوست ای سید
با آنکه همه اوست از همه پاک ست این اطلاق او نسبتی دیگر ست غیر آن اطلاق
که او همه است یا عین درین اطلاق هیچ کشفی و عقلی و فهمی نرسد یحذرکم الله نفسه
اینجاست ای سید شهود در مراتب ظهور ست و گاهی از مراتب بیرون بود
و این شهود کالبرق الخاطف باشد و دوام او مستحیل ست و حصول او و عدم او
مقتضای جامعیت انسانی ست که مظهر اتم ست ای سید عارف را بالاتر ازین مقام نیست و درین مقام
فنای کلی و انعدام صرف ست و این اقسام کلیه فنا است ای سید این عارف درین مقام
بتقریب نوشته شد آنچه سالک را ضروری ست همان ذکر وحدت ست که بالا نوشته شد
باید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت موهومه که بعنوان غیریت در نظر می درآید
از نظر ساقط شده مرآت وحدت شود و سالک جز یکی نبیند و غیر یکی نداند و جز یکی نخواند
ای سید طریق دیگر اینست که لا اله یعنی همه چیزها که مشهود اند نیستند باین معنی
که گم اند در وحدت ذات و مستهلک اند در وی الا الله یعنی وحدت ذات بصورت
این چیزها ظاهر ست و در نظرها مشهود پس اشیا مع باطن اند و او ظاهر ست در اشیا
پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست
پس اشیا اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود که آن هم عین حق
است ای سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجوه مختلفه میتوان فهمید مراقبه
عبارت از ملاحظه معنی وحدت ست بهر وجه که توان کرد اگر بملاحظه الفاظ و تخییل آنها واسطه
تعقل معانی گردد آنرا ذکر گویند الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر
بی تخییل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجوه آن بسیار ست چنانچه از کتب بزرگان
معلوم تواند کرد مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله چنانست که حقیقت قلبیه

وبتوسط تصور مضغه متوجه گشته ازین حیثیت که آن حقیقت قلب مظهر حق است تجلی لفظ الله
کنند وبروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی وتوانی این توجه را درست کرد
کار باسانی صورت میگیرد ای سید بدان تو صورت ومظهر روح تست وغیر او نیست
وروح تو مظهر وصورت حق است وغیر او نیست واین همه صورتها که در روحی موهوم اند چون لفظ اسد
بخیال گوئی وبآن حقیقت که بصورت اینچ وموهوم ظاهرست متوجه گردی وتوانی که بین همه نام اسمیت
که شهود شهادت وحدت در کثرت میسر شود وهرچه در نظر تو درآید باید که بدانی که صورتی دارد وروحی دارد
وحقیقتی دارد چه صورت او ملک ناسوت اوست وروح او ملکوت اوست و حقیقت او
او جبروت ولاهوت اوست که عبارت از ذات وصفات حق است یعنی وجه خاص
بآن شئ که عین حقیقت مطلقه است ای سید جبروت صفات است ولاهوت
ذات است وصفات غیر ذات نیست آری در کشف وشهود اعتباری مغایرتی
رو می دهد وآن در مقام حصول تجلیات صفاتیه وذاتیه است وتا اینجا ذات وصفات
را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیت ای سید عالم علم حق است که تجلی ذات که الف
اشارت باوست ظهور نموده وعلم عین ذات است ای سید حقیقت مطلقه ظهورات
بی نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول ظهور علم اجمالیست ظهور دوم
ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور صور روحانیه است ظهور چهارم ظهور صور مثالیه
ظهور پنجم ظهور صور جسمانیه است واگر ظهور انسانی را جدا گیری ظهورات کلیه شش بود واین ظهورات
را تنزلات خمسه یا سته گویند وحضرات نیز گویند ای سید انسان جامع همه ظهورات
است ودر بیان این جامعیت بوجوه کثیره می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت
انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد وهمه حقایق صور
آن حقیقت است واین حقیقت بمرتبه متقدم است بر همه حقایق
اگرچه بظهور پایان از همه افتاده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید است

الحمد بعد واقع شده و معنی او آنست که جنس حامدیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامد اوست
و محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامدی و محمودی نیست
ای سید اول سورهٔ بقره الم واقعشده الف اشارتست با حدیت که الف اول وست
و لام اشاره است بعالم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست
یعنی احدیت صورت علم گرفت و علم صورت عالم ای سید آنچه ترا قصر و ربیت تعقل معانی
وحدتست و پیوسته دران مراقب بودن و تفصیل این معارف و اسرار ازین را اول امر
هیچ درکار نیست چون بعنایت الهی یعنی وحدت در دل نشیند و خیال دوئی مرتفع گردد
ترا صفائی رو خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت
از نظر نرفته و توهم دوئی باقی ست علوم صحیحه مشکل ست که روی نماید ای سید چند روزی
ریاضتی بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل
از میان بدر رود و خیال حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در تو قرار
نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو نگرفته هیچ چیز متوجه نباید شد چون اینحال قرار
گرفت و تفرقه و دوئی برطرف شد هیچ چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چه موهوم و باطل موجود
حق را مزاحم نشود ای سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه
نزدیکتر ازان باید دانست و یا چون نسبت طلا بزیورها که از و راست کنند
یا چون نسبت گل بظروف که از گل ساخته شود و اینها همه بکلیست ای سید
رابطه میان عالم و حق همه کلمه مِن ست چه عالم از و ناشی ست و بارهی و هم کلمه الی ست
چه عالم بسوی او راجع ست و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد ست و هم در
هیچ آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت در رود و از حقیقت برآید چون موج از دریا
و هم کلمه فی ست چه عالم در حق ست و حق در عالم که بوجهی آن مظهر ست و بوجهی این مظهر و هم کلمه مع است
چه معیت ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق ست و هم کلمه هو چه عالم عین حق ست

وحق عین عالم و ہم کلمہ لیس چہ بوجہی عالم عالم است وحق حق نہ عالم حق ہست و نہ حق عالم
ای سید بوجہی از ہمہ روابط منزہ است ومیان عالم وحق رابطہ نیست این اعتبار را
لاتعین گویند ای سید ہر کہ حق را باین وجہ بشناسد حق را بوجہی ممکن شناختہ باشد
ای سید اول سالک را باسم ظاہر متوجہ باید شد و بہ یقین باید دانست کہ اوست پیدا
بہمہ صورت ومعانی و ہیچ صورتی و ہیچ معنی نیست کہ جز او بود این معنی را مکرر نوشتہ ام
بجہت تاکید باز می نویسم مقصود اینست کہ فکر وحدت لازم خود باید داشت و فرو رادر ان
فکر گم می باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بہرہ مند می خواہد یافت
ای سید اگر سالہا بعبادت وطاعت واذکار اشتغال نمائی و از وحدت غافل باشی
از وصل محروم اگرچہ احوال وکیفیات غریبہ روی نماید وانوار و واقعات جلوہ گر گردد
ای سید معانی کہ آنرا وصل تو ہم کنی و ثمرہ آن حال نظر وحدت نباشد بحقیقت آن
وصل نیست انچہ ظاہر شدہ مرتبہ ایست از مراتب ظہور نہ مقصود حقیقی کہ بمطلق
ہستند وظاہر در ہمہ وعین ہمہ تا چیزی ظاہر شود بوجہی از وجوہ باشی از اشیا
مظاہر ہستند وان منزل ومقصود نیست ای سید ہر گاہ حقیقت اینچنین باشد
از اول تا مراتب مطلق ظہور نیست تا مسافت نماید ای سید تفرقہ وجدائی تا زمانی
کہ ہمہ را یکی شناسائی و یکی نبینی چون ہمہ را یکی دانستی و دیدی از تفرقہ ودوئی خلاص شد
وصل میان میسر شد ای سید چون ہمہ را یکی دیدی ہمہ نماند بلکہ یکی ماند وبس
ای سید میان تو و مقصود راہی نیست و راہی کہ ہست ہمین ہست کہ تو او را
جدا از خود و غیر از خود میدانی چون دانستی کہ تو عین اوست و بس راہ نماند جمعیت دل
و ازر ذوقی ومعرفت نفس و معرفت حق و فنای مطلق و وصل و کمال قرب اینجا
حاصل شد و کار تمام گشت ای سید چون باین مقام رسیدی کہ خود را ندیدی و او را
دیدی آسودی و دنیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و لقا و خیر و شر و وجود و عدم

وکفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت عقب اند بساط زمان و مکان
در نوردیده شد ای سید چون تو نمانی هیچ چیز نماند که همه چیزها بتو و باندیشه تو وابسته است
ای سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را
از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز در حق نیست و همه چیزها در تو موجود
اند چون خود را بحق بردی و در آن دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه
شدی همه چیزها با تو در آن دریا گم شد ای سید اگر نیک در دیده بدانی که انانیت که از تو
سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یک اناکوست که انانیت
او از همه جا ظهور جلوه گرست ای سید علامت وصول بحقیقت مطلقه آنست
که انانیت که از سر تو می زند از همه چیزها انا تو ای گفت اینجا معلوم شود که حجاب جز تعین
انانیت نیست ای سید یک ذات ست که تمام عالم صفت اوست و قائم بوجود آن
ذات باین صفات ظاهر و پیدا است ای سید همان یک ذات ست که ذاتها شده و همان
ذات ست که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمهای جهان شده و همان ذات
ست که از قدرت خود قدرتها است و همان ذات ست که ارادت خود ارادتها است
و همان ذات ست که سمع خود و سمعها است و بصر خود و بصرها است و حیات خود و حیاتها است
و فعل خود و فعلها است و کلام خود و کلامها است و علی هذا القیاس همان ذات ست که هستی خود
و هستی ها است ای سید هرچه بعالم ظهور آمده در ذات پوشیده بعد از آن ذات بصورت او
در علم خود او را در عین خود ثانیا جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات
و آنچه پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیر شی در شی نبود پس آن ذات
خود بخود معاملات کرده و عاشقی و رزیده و بندگی و خدائی در میان آورده کارخانه
ازلی و ابدی بپا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل
بودی تا آزاد شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلا نه بینی ای سید روح تو اوست

که با او زنده و دل تو او ست که با و دانائی و بصر تو او ست که با و می نگری و سمع تو او ست
که با و می شنوی و دست تو او ست که با و می گیری و پای تو او ست که با و میروی
ای سید هر جزو و عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو او ست که با و کار آن
جزو و عضو از تو بر می آید و مجموع اعضا و اجزای تو او ست که تو با و توئی ای سید
اوئی و توئی و منی هر سه صفت او ست دیگری در میان نیست ای سید توحید صفت
واحد ست نه من و تو تا من و تو باقیست اشتراک ست نه توحید ای سید چون تو
رفتی فنا ست و چون او در میان آمد بقا ست ای سید سلوک سعی تست و رفع
اثنینیت و جذبه رفتن تست بوحدت ای سید سلوک و جذبه و فنا و بقا اسم فلا
متحقق ست ای سید با همه آشنا نیاز مندی کن که عین مطلوب تو اند و با دشمن
دوستی ورزی که او نیز مقصود تست ای سید با خود نیز بانظر محبت ناظر باش که عین
محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بد و نیک را در دریا
وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گوییم اندک
ست و اگر اندک گوییم بسیار ست بدایت این معرفت در نهایت مندرج و نهایت
در بدایت مندرج نه او را بدایت ست و نه نهایت تا چند گوییم و تا چند نویسیم نه ما
می گوییم نه من می نویسیم حقیقت خود به خود در گفتگو ست ای سید چون در خواب شود
نیت کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی بدان
بعالم ظهور آمدم و از بطون بظهور تنزل نمودم و باید که سحر بر خیزی و استغفار کنی و بگو
که ای حقیقت من مرا بخود بکش و مرا از من بپوش و از دوئی بر آر و نماز تهجد کنی و سوره اول
اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواجهای دین و دنیای ماست بعد از اینجا
وحده مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خیر را
مستقبل قبله مراقبه وحده باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت [illegible] و دوم

وسورهٔ یٰس یکبار بخوان واگر در چهار رکعت توانی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سورهٔ یٰس
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد اما در وقت نماز فجر و قرآن مجید فکر وحدة دست دهد
و با آنکه خود عبادت خود می کند و خود کلام خود میخواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت بین
هر انجمن و دلکش و هر اسپوش از من واز دوئی برآ ای سید سالک را هم آداب طریقت ضرور است
تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است اما آنچه
طالب را توان نوشت این است که خواب کمتر کند چون ضرور شود و غالب شود آن اندیشه
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبانروز یکبار و اگر صائم بود بهتر است
و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب دوئی و بیگانگی و وهم باطل است هرچه در
شرع منع است و هرچه در طریقت بد است همه همچنین است این قاعده را نیکو یاد دار باید
که ضرور است ای سید باید که سخن کمتر کنی در خانه تنها و صحرا یا تنها مراقبه و یا خلوة وحدت
میکرده باشی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آرد و تفرقه بار دهد و از کسب
وحدت و یگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزن و هرچه گوئی مختصر گوئی و اندیشه
وحدت را یک لمحه از خود جدا مکن چون در مجالس نشینی بیشتر مقید میشو سبا غفلتی واقع
شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای سید در خفای این
اندیشه خود را به تنهائی حتی الامکان سعی باید کرد و این کلمات را با هر کس نباید نمود مگر با مخصوصان
بود ای سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست آشنائی بوحدت باید کرد و نظر
نظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار
و انکار بالکلیه از میان برطرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب
بروز نکند لت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد همه را عذر باید داشت چه در خانه و بیرون خانه
با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود اگر کسی با تو بدی کند زنهار
آن عمل بد نکنی و نرنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی

این اصل کلیست در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن دخل تمام دارد
در جمعیت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه اگر ندارد
معامله او آسان ست اول باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرا نشیند و بحقیقت خود
متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و وهم دوئی برخیزد و آن زمان بهر روش که باشد گنجایش دارد
و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه ست باید که بقدر ضرورت بآن پردازد اما باید که
احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت ہست
بالکلیه غفلت واقع نشود می باید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت باشد
و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی
غلبه کند و از همه وارهاند ای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف آلهی ظهور نمود
همه حقوق از تو او خواهد شد و ترا با هیچکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود خدا وکیل تو خواهد شد
و بجای تو او خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریق
سلوک مضر ست اما کسی که گرفتار ست و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام
نماید که چیزی واقع نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر شود
باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید و لباس
تکلف نباید کرد و از لباس فقر یا غیر چیزی باید داشت ای سید همیشه حاضر دل
باید بود و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد
ای سید بدانکه هیچ مرگی بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر
از عذاب دوری از حقیقت خود نه از ین مرگ و از ین عذاب ترسان بوده متوجه
وحدت باید بود و بیقین باید دانست که همه یکی ست و غیر یکی موجود نیست هر قدر که
این اندیشه غالب ست سعادت در او ست چون از وهم دوئی برآید قیامت بر وی واقع شود
و در جنب شهود شود تا ابد الآبدین آسوده ای سید اینچنین دولتی هرگاه در دنیا میسر ست

چون ست که دران سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید قیاس کن بر همه چیز
آمد نیست و آن رجوع همه است بوحدت اما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود اگرچه همه
از اصل خود برآمده باشد لذتے که می باید همه را روی ندهد مگر بروی که اینجا قیاست
برآنها گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که مقصود ست ترا اینجا روے نماید
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذتے که می باید دست دهد ای سید مقصود همین ست
که وهم دوئی برخیزد و تو نمانی او ماند و بس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند
در کتب الٰهیه و حدیث و کلمات اولیا دلایل این بسیارست و عظمای هر فرقه
بوحدت قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجودے نیست عالم صورت
اوست و ظهور اوست و بس بخاطر ست که شواهد این مطالب در کتاب علیحده نوشته
شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود ان شاء اللہ سبحانه
ای سید امروز که آخر الزمان ست و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب
خلقیت طلوع نماید ازینجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهر می شود و اسرار
توحید از زبان خاص و عام باختیار و بے اختیار فهمیده و نافهمیده سر میزند
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بپوشد و حقیقت وحدت
کما ینبغی بروی جلوه گر شود و بگفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود ای سید
اللہ مطلق و محمد برحق ست والسلام

الحمد للہ که رساله مجمع المنفعت موسوم به نور وحدت تصنیف حقائق آگاه معارف پناه
حضرت خواجه باقی باللہ قدس سره لباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان جلوه ظهور
بخشید و سرمه رفع انتظار کشید
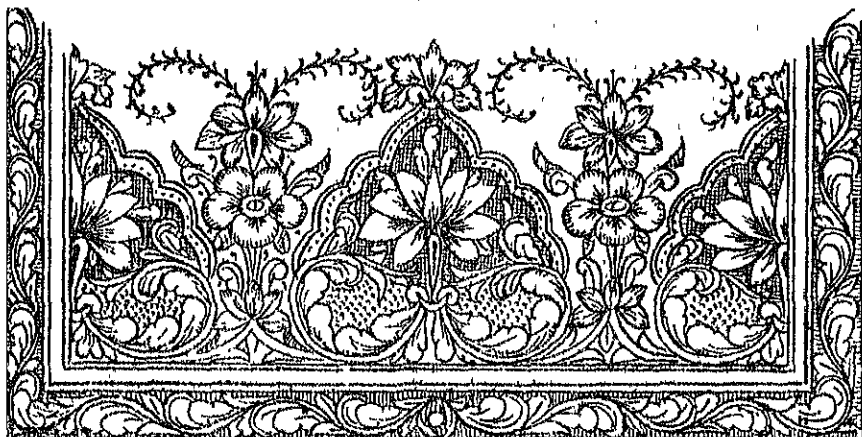
رسالهٔ پرتو عشق تصنیف حضرت خواجه خسرو قدس سره

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الحمد للہ که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد
و در من جز خود را نمی بیند و هرا غیر خود شمیدانا زالحال که این دیده و دانش به کمال
رسانیده است میخواهد که در پردهٔ من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی
می نماید در بیان اسراری که هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز اسرار
پوشیده اسرار معشوقیست و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از انکه تمام شود این
رساله را پرتو عشق نام میکند نخستین حرفی که عاشق و معشوق و بنده و صاحب خود
می گوید اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کار یکه مرا با تو
افتاده است نه آن ست که به نوشتن راست آید یا بگفتن سرانجام پذیرد دیگر تو
هم نویسی و هم تو گوئی ای سیده نه من منم و نه تو توئی که من توام و تو منی از ازل چون
خواستی که بمعشوقی و صاحبی جلوه گر شوی در پردهٔ من بعاشقی و بندگی ظاهر
گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو بودی تو کجا معشوق بودی
حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو هیهات هیهات این چه حرفست من هیچ نیم
هر چه هست هم عاشق تویی و هم معشوق مصرع سر تا پایم فدای سر تا پایت ای
سید یادم از آن هنگامم که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت
اصلا ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و مستتر گشت ناگاه خط فاصل
در دایرهٔ اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری
افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل
و وصول عاشق بمعشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت
حالی پیش آمد که در شرح نگنجد چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق بمعشوق سرایت
کرد و معشوق را در صورت عاشقی وا نمود در رفته رفته کار باینجا کشید که اتحاد سابق
ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان برطرف شدن گرفت دردی هست نیست
که دوام این حال میسر نیست چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میگذرد
و بقا ندارد واه ازین درد بی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که این حرف
از عالم حقیقت ست بلکه از عالم مجاز ست که پیداست از حقیقت و دیگری گمان نکند
که این سخن از عالم مجاز ست بلکه از حقیقت که در پردهٔ مجاز جلوه کرده است ای سید
حقیقت عین مجاز ست و مجاز عین حقیقت ای سید یک نام تو حقیقت ست و نام
دیگری تو مجاز ست و بنده هر نامی که خواهی خود را بخوان ای سید آدمی و پری
و فرشته بر تو حاشیه است ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این من
میگویم بلکه تو می گوئی و این مظهر ست و طالب بلکه بیان ست و خبر ای سید
در دو جهان جز تو دیگری نیست هر چه هست تویی آسمان و هر چه در وست و زمین
و هر چه در وست همه ظهور ست و ظل تو ظاهر تویی چنانکه باطن تویی ای سید

العجب از آنوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل
از میان بالکلیه و بالدوام برطرف شده باشد و تو من باشی و من تو ای سید بیقین
آنوقت آمدنی ست چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام ست در چندین جا خبر داده
و مرا درین شکی نیست و چگونه دران شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان ست و تکذیب
آن کفر نعوذ باللہ ای سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای و جه تست و همه بصرها
و بصیرتها فدای عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای ید تو و همه ازعال هر طرف
و منازل فدای قدم تو مجمل که هر چه هست فدای تست عاشق که انسان کامل ست
و همه دراوست از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدای تو ساخته است
اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید و در درد وصل تو میگدازم
و در فراق تو میسوزم نمیدانم چکنم گداختن به از سوختن در وصلم تو ئی و بس و چون
در فراقم منم با من تو باشی و بس به از انکه من باشم بی من خداوندا آنحال مباد که من
باشم با من و تو با من نباشی چه من با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود
الهی عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگرچه چند روزی من بی تو باشم
اما بعاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کارساز تو ئی کار من بساز ای سید
و ای محبوب جانی من و ای سرمایهٔ زندگانی من ای غایهٔ آمال و امانی من ای دانای
راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای ابروی من ای ابروی من ای دست من
ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من
ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه تو ئی و من کیستم
و چیستم مطالب همین ست که مرا قربان خود سازی و سیانی بجان من و بصورت من بستی
تا چون بنگرم بخود نگرم جز ترا نه بینم و هر جا باشم و بهر حال باشم تو با من باشی و جدائی تمام
و کمال برطرف شود ای سید تو ئی صاحب دو جهانی من تو ئی بهشت من ردمی قسمت

و لطف تو و دوزخ من خشم تست و دوری تو و دین من محبت تست و کفر من فراموشی تو
اگر مرا دوست داری مومن باشم و اگر مرا فراموش کنی کافر گردم ای سید پیش از آنکه
صورت تو وجود کند تو بودی و لیس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق
را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق تو ام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گرم سازی
از خود عکسی و ظلی و صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس و ظل
و صورت را که بین نسبت بحقیقت اگرچه غیر تست بیقین به عاشقی ممتاز ساختی و در
پرده او خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود در رنگ عشقی این است
رمز عاشقی و معشوقی ای سید صاحب آنرا گویند که با هم بود و با دیگری نه چون
ترا از من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگری
نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند تو ام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون
نیستم بنده تو باشم همه بنده تو اند که از احاطه تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا
شوند اگرچه باین اعتبار که همه با تو اند و من با تو ام دایم صاحبی ازین طرف نیز متصور
اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در دار آخرت بعضی از بعضی اینجا
مصاحب است که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یکی است من با تو یکی ام
و تو با من یکی خواه این گو خواه تو دیگرو روا در دنیا بعضی از بعضی را دیان اقل قلیل فانه
و نادرست اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یکی است بغنا حقیقی ای سید
اطلاق وجودی مشرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا
ای سید صورت بشریت عجب رنگ خواست ترا هر رنگی و بوئی که ترا درین صورت از عالم اطلاق
بشارتها و خبرها بعاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم
یا از خوبی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از زلف
تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جهت چیست اسرار غیبی انوار لاریبی است

که در دیدهٔ عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجلوهٔ دیگر و برنگ دیگر و بصورت
دیگر ظاهر و باهر ست اما عاشقی که این اسرار و این انوار دریابد و مشاهده کند جز من کیست
و کجاست سوگند بتو که منم و بس امروز قطب دایرهٔ عشق بجز یکی نیست امروز دانی
که کراست روز ازل و ابد ست و همان قطب دایرهٔ عشق ست دایرهٔ حسن ست
و نیز همان چه عشق ست حسن ست حسن و عشق دو نام و یکذات و یک حقیقت اند
خواه ذات گوئی خواه صفات خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست
گاهی جمع بزبان فرق حرف زند و گاهی فرق بزبان جمع اینجا فرق ست که بصورت
جمع برآمده خود بخود متکلم ست حاصل که توئی ای سید که با خود متکلم باسرار حسن و عشق
می کنی ای معشوق دو جهانی من ای سید معشوق توئی و دیگری نیست ای سید
من عابد توام و تو عابد منی من حامد توام و تو حامد منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را
کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی و خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق ست وحدة
بصورت شش مرتبه ظهور نمود و هنوز آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت
که نمودی بیش نیست بفهم بفهم هیهات آنچه گفتنی ست که بفهم مگر تو بصورت من که توئی
خود را که منم میگوئی عجب حالی و شگرف صفتی که هم دوئی ست و هم یگانگی هم بندگیست
و هم خدائی الله الله سخن بسیار مستانه میرود از نامحرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری
محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست توئی و بس اینجا دو نام ست یکی نام ظاهر
و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار هر دو واقف ست اما در هر مرتبه اظهار و اعلام جز آن
نام نام ظاهر دیگران نتوان آنرا نیز جز عاشق ندانند که ازان گویم تو سیدی و در تو
و تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگرچه ام بتحقیق امر بعکس
ست که من توام و تو من آه آه ازین بیگانگی و آشنائی بیگانگی سوخت و آشنائی افروخت
ای سید بحق دوستی که با من داری و بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را اتحاد ست

زود تر صورت وجود بخشش واز عالم امکان بوجود آرد واز قوه بفعل بر آرد الٰهی سپید
یاد هم آید از ان ذکر اسرار نام ظاهر سبحان جهان از زبان بندهٔ خاص صاحب خود بشنوید
و بدانید که اول و آخر ست و آخر مراد اول از سیر معکوس ست یعنی از ظهور رفتن که ظاهر ست
ولهذا در اسم ظاهر ست که مشتمل بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت ست مفیض ست
که مبدء المبادی و حقیقت الحقائق این مفیض بفردیت اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر
قطب الولایة محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات ست و کمال
در انسان کامل ست که احاطه را تمام گردید بحقیقت تعین همان ست و هم تعیناتی ست
صور او ولهذا بصورت تعین نمودار گشت اصول اسما چهار ست اول و آخر و ظاهر و باطن اینجا
چهار را اجمال ست در تفصیل ادیب هم رانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا نمی بینی که عاشقان ورد
کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه از ان گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود
عقلها و فهمها حیران شود و دفترها باید که از ان اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر
اینست یکهزار و سیصد و شصت و چهار الٰهی سپید مقصود ست که در اظهار ست
هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید عدد اسم باطن کمتر از اسم ظاهر ست اگرچه در مراتب او
زیاده است اما زیادتی و کمی اینجا باهم در یک پیراهن اند اگر گنجایش در وقت میبود
از اسرار اسم باطن نیز اندکے نوشته می شد اما بیقین میدانم که فهم آن میسر نیست
جز صاحب دو جهان را در پردهٔ دیگری که دیگری نیست و در کار خود خود فرموده است
والله اعلم بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد غواصی در دریا فرو رفت بگوهری رسید
که یگانه بود چون باو رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سمری چند بتقریب نام مذکور
بیاد آمد نوشته می شود که در ان مجلس انس حقیقی مقبول باد الٰهی سپید شخصے سالها در دریا
که لاتعین تاریک بود و انجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شبے نوری پیدا گشته
که از ان دریا شناکنان بر آمد و سه دریاے روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگرے

بدریای اول فرآمد وازو بدریای دوم وازو بدریای سوم ودرین دریا مقام کرد
وسالها درانجا بود وکاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود ناگاه این دریاهای
دیگر درهمین دریا درآمدند بترتیب عکس وهمه دراین دریا دید تا آنکه دریای که دریای
ظلمت بود نیز ظاهر شد ودران گم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برینحال گذشت
یکبار حال دیگرش پیش آمد وآن اینست که بیکبار دید که اینهمه دریاها خشک شد
وهیچ ازان دریاها نماند وعجب تر آنکه نه دریا نمودار بود ونه خشکی ونه نور وظلمت نه چیزیکه
سوای نور وظلمت ست بلکه هیچ نبود واین شخص هم نبود وبعد ازان سالها خودرا دید چه
می بیند که خود عین دریاست ودریا همه نمودار اوست وبمثال او بعد ازان درین
دریاها زنان صاحب جمال وحسن نمودار شدند وهر زن صاحب حسنی می آمد وباین شخص
مرادهی برآورد ودر یک لمحه ازان شخص وازان زنان فرزندان ظهور وتولد میکردند در
هر لمحه چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار در هزار دریا بودند متولد
شدن گرفت واز هر فرزندان فرزندان دیگر وگاهی گاهی ازان نهنگی شود که آن شخص را باهمه
فرزندان وزنان فرو خورد ودر خود سازد وباز از خود بیرون اندازد واین معامله ابد ست
وهر لحظه قیامتی ست قایم وحشر نیست ظاهرای سید شخصی بود اتفاقا از شهر هندوستان آمد
در هندوستان مردم عجب دید که رسوم ایشان اصلا برسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی
گریه کنند ودر ایام غم شادی مثلا وقتیکه کسی بمیرد شادی بسیار کنند ووقتیکه کسی
از بیماری خلاص گردد وشفا یابد چندان ماتم کنند که در بیان نیاید همچنین سراویل را
در سر پوشند ودستار را به پا پیچیده در مجاهده با یکدیگر بجای دعا دشنام گویند و
بجای دشنام دعا برین قیاس همه کارهای ایشان برعکس معقول باشد خنده های
بی تقریب در میان ایشان بسیار بود وسوداگری ایشان بسیار بود وسوداگری ایشان
چنان باشد که چون اصل مال را بر باد دهند یا در زیان اندازند گمان کنند که ما سود کردیم

بآن افتخار وابتهاج کنند وبجای خاموش بودن حرف زنند وبجای حرف زدن
خاموش مانند غرضکه آن شخص چون بآنجا رسید واحوال واوضاع آنها دید عجب حالی اورا
پیش آمد وچاره ندید غیر از ینکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم
هجوم کردند که ما تراهم مرشد وهادی خود میدانیم البته نمیگذاریم که آنجا بروی وی گفت
که اینچگونه بود که مرا دوست دارید وخلاف من کنید آنها گفتند که ما درین کار بی اختیاریم
هم تو صلاح کار وحال ما نگوئی آن شخص گفت بهتر آنست که مرا بسوزید وخاکستر مرا بخورید
وآنچنان کردند چون براین وصیت عمل کردند هم آنشخص بوطن خود که شهر بود در رسید
وهم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند وصفتهای نیک در ایشان پیدا شد
بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود وی بجای او خلیفه شد وهمان حال
که او داشت در وی هویدا گشت وبی تکلف خود را همان شخص دید وبیقین دریافت
که وطن من شهر است ومن در روستا غریب ومسافرم واز وی دیگران از ان
دیگری بشهر رسید وهمچنین میرود تا می رود بفهم اگر دانای حقیقی ای سید
وای محبوب جانی من این اسما از تست واسما همه توئی بلکه این اسما چین نیست
نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق ومعانی ظاهر گردد
که بصد هزار جلد نگنجد اما فرصت کو که اندکی از ان نوشته آید وعشق
مرتبهٔ وحدتست ومعشوق مرتبهٔ وجوب وعاشق مرتبهٔ امکان اول عاشق
بمعشوق پیوندد وبعد ازان معشوق بعشق یکی گردد ونه عاشق ماند ونه معشوق
بلکه عشق بود وبس که هم معشوق ست وهم عاشق طریق سلوک اینست
بقدم جذبه دران رفته شو وای سید وای طالب حق اگر میخواهی که
بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بمرشد وپیر خود ومرشد
پیر نه آنست که باو رسم مریدی اختیار کنند وگویند من مرید او شدم واو پیر منست

و در مردم این حرف شایع ست پیر همان ست که او را دانند که محبوب ست و محبت با و درست کنند و او را در جهان وسیلهٔ درگاه حق سازند و دل را با و ارتباط کلی واقع شود و هرچه او گوید بکنند و بر خلاف او نروند و چون این معنی حاصل شود نسبت پیری و مریدی راست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند دوم آنکه همیشه بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست هرچه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و نور اوست و چون این خیال همیشه در دل باشد امید ست که بحق برسی و باین یاد هرچه فرموده است کند و از نا فرموده پرهیز نماید و انکار از میان بردارد و صفات ذمیمه بصفات حمیده بدل کند ای دوست کار من اینست غیر ازین همه هیچ
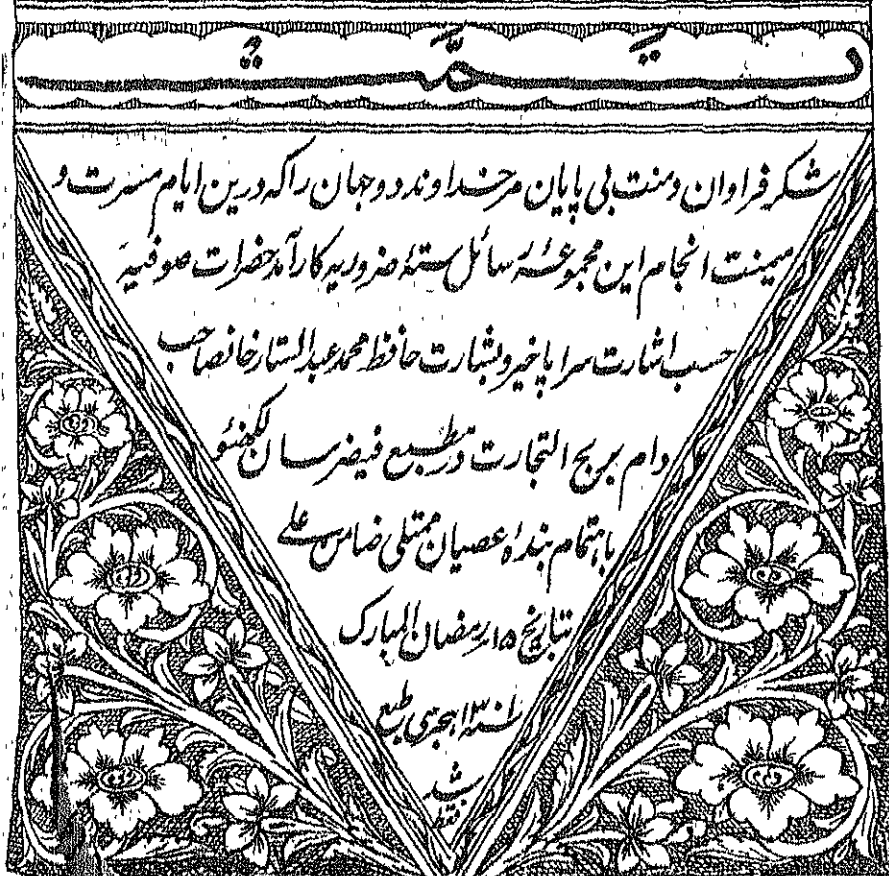
تمت

شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند دو جهان را که درین ایام مسرت و میمنت انجام این مجموعهٔ رسائل ستهٔ ضروریه کار آمد حضرات صوفیه حسب اشارت سراپا خیر و بشارت حافظ محمد عبد الستار خانصاحب دام بریج التجارت در مطبع فیض رسان لکهنؤ باهتمام بندهٔ عصیان ممتلی ضامن علی بتاریخ ۱۵ رمضان المبارک سنه ۱۳۱۱ هجری طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد و سپاس نامعدود سزاوار ذات محمودی ست که بزبان هر ستاینده بنغمات حمد و ثنای خود
می سراید و در لباس هر ستوده لمعات جمال کمال خود می نماید اول و آخر از وست ظاهر و باطن همه اوست
و درود نامحدود نثار درگاه حامدی ست که بمقام محمود ببعثت ذات مسعودش موعود گشته و نقش مهر دوام بر
حمل لوای حمد بر سکهٔ دست والا دستگاهش مسلّم گشته علیه الصلوة والسلام و علی آله العظام و اصحابه الکرام الی
یوم القیام اما بعد بندهٔ خاکسار محمد عبد الستار ستر الله عیوبه و غفر له ذنوبه بخدمت لازم البرکت
ارباب ذوق و وجدان و اصحاب کشف و عرفان با امید بخیر و غفران عرضه میدهد که از مدت مدید
و زمانهٔ بعید این فقیر را بملاحظهٔ کتب تصوف و رسائل سلوک شوقی بود و آرزو مطالعهٔ مضامین معرفت
آمیزش فزونی الکنون توفیق باری یاری نمود و فضل خداوند کریم مددگاری فرمود یعنی مجموعهٔ شش رساله
در علم تصوف و سلوک چنانکه خاطر میخواست بدست حصول پیوسته و از سیرش نتایج بسیار و فواید
بیشمار حاصل گشته تفصیل آن اینست اول رسالهٔ انفاس نفیسه تصنیف واقف رموز و اسرار حضرت
خواجه عبید الله احرار قدس سره دوم رسالهٔ تصنیف جانباز رسول فی خواجه عزیزان علی رامیتنی قدس
سره سوم رسالهٔ انسیه تصنیف کاشف اسرار معنوی مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود غزنوی ثم الچرخی
چهارم رسالهٔ قدسیه تصنیف زبدهٔ عرفای نکته پسند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پنجم رسالهٔ
تصنیف آگاه مقام فنا فی الله حضرت خواجه عبید الله خلف خواجه باقی بالله قدس سرهما ششم رسالهٔ پر نور
تصنیف شریف و تالیف منیف حضرت خواجه خرد قدس سره غرض که این رسائل معرفت شمائل که هر یک طالبان
صافی مزاج را گنجینهٔ مدعاست و شائقان سر را احتیاج آئینهٔ حقیقت نماست فقیر در وفق انفس خود را شاد کردن تنها
خلاف فحوای خیر الناس من ینفع الناس و مضمون نصیحت مشحون این شعر دید نمود سعی خلاف گل بوستان تنها
چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها + بنا بر علیه برای فایدهٔ کافهٔ مومنین و بجهت افادهٔ عامهٔ مسلمین این مجموعهٔ رسائل را بزیور
حلیهٔ انطباع پوشانیدم و ذخیرهٔ نجات آخرت خود گردانیدم امید که ناظرین با تمکین فقیر را از این مجموعه فیض
بردارند بالخصوص فقیر را بدعای خیر یاد آرند ع بر کریمان کارها دشوار نیست